

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روز های فاطمه
عليها السلام

شرحی بر خطبه‌ی فدک حضرت زهرا (س)

صفایایی حائری، علی، ۱۳۳۰-۱۳۷۸.

روزهای فاطمه(علیها السلام): شرحی بر خطبه‌ی فدک حضرت زهرا(س) / علی صفایایی حائری

(عین - صاد). - قم: لیلة القدر، ۱۳۸۳.

۱۲۸ ص. - (مجموعه سخنرانی‌ها؛ ۳)

ISBN 978 - 964 - 7803 - 19 - 9

۱۳۰۰۰ ریال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب‌نامه به صورت زیر نویس.

۱. فاطمه‌ی زهرا(س)، ۹۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. خطبه. ۲. فدک - نقد و تفسیر. الف. عنوان. ب.

عنوان: شرحی بر خطبه‌ی فدک حضرت زهرا(س).

۲۹۷ / ۹۷۳

۹ ر ۷ ص / ۲۲ / ۲۷ BP

۱۹۹۲۶ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست

روزهای فاطمه(س)..... ۹

شرحی بر خطبه‌ی فدک

مقدمه..... ۲۵

اضطرار به ولی..... ۲۶

محبت و رأفت رسول(ص)..... ۳۸

تربیت رسول(ص)..... ۴۲

حکمت و موعظه..... ۴۳

استقامت رسول(ص)..... ۴۴

وضعیت عرب قبل از بعثت..... ۴۵



انتشارات لیلة القدر

روزهای فاطمه(س)، شرحی بر خطبه‌ی فدک

علی صفایایی حائری (عین - صاد)

تدوین و تنظیم: مؤسسه‌ی تحقیقاتی لیلة القدر

انتشارات لیلة القدر ۷۷۱۲۳۲۸ - ۰۲۵۱

چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۸

چاپ: پاسدار اسلام

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۳۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۸۰۳-۱۹-۹

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲ / نمابر: ۰۲۵۱-۷۷۱۷۳۷۸

«کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر است»

۴۷ خصوصیات علی (ع)
۵۰ تحولات بعد از رحلت رسول (ص)
۵۲ گام‌های شیطان
۵۴ ضلالت قدر
۵۵ فتنه و انحراف
۵۹ کنترل اهل بیت (ص)
۶۰ فقه فاطمه (س)
۶۲ عوامل اعراض از رسول (ص)
۶۵ ریشه‌ها
۶۵ ضلال و سردرگمی
۶۷ چشم پوشی
۶۹ عدم حفاظت
۷۲ ارتجاع
۷۳ عظمت مصیبت رسول
۷۴ دعوت به قتال
۷۵ از دعوت تا قتال
۷۸ جایگاه گفتگوی تمدن‌ها
۸۱ انصار در نگاه فاطمه (س)
۸۴ پستی و انحطاط

۸۵ رفاه و راحتی
۸۶ چشم پوشی انصار
۸۸ خذلان و محرومیت
۸۸ خیانت و غدیر
۸۹ جامعه‌ی غیرایمانی
۹۲ فدک از اموال فاطمه (س)
۹۷ خطبه‌ی فدک
۱۰۷ ترجمه‌ی خطبه‌ی فدک

روزهای فاطمه (س)

می‌دانم رنج‌ها را چگونه باید نوشید.
و این درسی است که تو آموزگارم بوده‌ای.
در وسعت سینه‌ی سبز تو، حقارت رنج‌ها را دیده‌ام.
ای آموزگار ظرافت!!
تو! این گونه رنج‌ها را تحقیر می‌کنی...

این روزها، روزهای فاطمه (س) و این شب‌ها، شب‌های علی (ع) است.
بارها با خودم اندیشیده‌ام که چگونه می‌توان در فرصت‌های کوتاه،
بهره‌های زیاد برداشت.

همین دیشب فکر می‌کردم که دارم بهاره‌ی چهل و پنجم عمرم را به پاییز
می‌سپارم. چهل و پنج سال فرصت زیادی است؛ ولی در این فرصت، من، نه
در زمین، نه در آسمان‌ها و نه در حضور حق، جلوه‌ای نکرده‌ام. شکوفه‌ای و
حاصلی نیاورده‌ام.

در زمین، چهل و غفلت و ظلم و فسق و کفر، داشته‌ام. آیه‌ها و نشانه‌های

حق را دیده‌ام و چشم پوشیده‌ام. از حدود و جایگاه‌ها تجاوز کرده‌ام و حتی بر فکر و قلب و عقل و روحم ستم کرده‌ام. به دنبال آگاهی نرفتم و خودم را اندازه نگرفتم. و اگر به آگاهی و معرفتی هم رسیدم، با سرگرمی‌ها و بازی‌ها، با لهوها و لعب‌ها، آن را به غفلت سپردم.

در آسمان‌ها، بارها و بارها، فرشته‌ها با زشتی‌هایم رنجیده‌اند^۱ و بر حقارت‌هایم حسرت خورده‌اند^۲ و از لجاجت و غرور و کبرم تعجب کرده‌اند.^۳

در حضور مهربان حق هم، جسارت‌ها کرده‌ام. منی که از کودکی حساب می‌برم در برابر او پرده‌ها را دریده‌ام؛ «عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ»^۴.

حساب می‌کردم که در این راه با چه مرکب‌هایی می‌توان تاخت. حساب می‌کردم چگونه با فهم و معرفت و با عشق و ایمان و با عمل و تقوی، می‌توان سلوک کرد. حساب می‌کردم، حتی با فرض عصمت و به کارگیری تمام نعمت‌ها و امکانات در راه دوست، تمامی این معرفت و عشق و عمل، به اندازه‌ی من است. مگر من چه قدم؟ تمامی این‌ها به اندازه‌ی همت و مقصد من نیست. این صدای مردان راه است که بلند است: «أَهْ مِنْ قَلِيلِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ»^۵ وای از توشه‌ی کم و راه دور!! اگر تمامی این‌ها در راه بگذرد، کافی

۱ - مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی: «لم یزل ولا یزال ملک کریم یا تیک عنا بعمل قبیح».

«ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس».

۲ - وسائل، ج ۴، کتاب الصلوة، ابواب تعقیبات، ص ۱۰۴۰ و ص ۱۱۰۶

۳ - وسائل، ج ۱، کتاب الطهاره، ابواب تخلی، ص ۲۳۵ و ۲۳۶

۴ - مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی

۵ - نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، ح ۷۷

نیست. وای بر من که عمر بر باد داده‌ام و هستی بر آب و دل بر آتش و امید بر خاک... وای بر من که خودم را نکاشتم و زراعتی نکردم. وای بر من که تجارتنی نخواستم و خودم را به هیچ فروختم و به حرف واگذار کردم.

این روزها، روزهای فاطمه (س) و این شب‌ها، شب‌های علی (ع) است.

با خودم می‌گویم چگونه در عمرهای کوتاه و در بهاره‌های محدود، این همه جوشش و شکوفایی و این همه زایش و باروری!! جوششی که از مرز قرن‌ها گذشته و از محدوده‌ی جغرافیا و تاریخ پرکشیده و حتی این دل خسته و این کویر تشنه را در خود گرفته است.

این روزها، روزهای فاطمه (س) و این شب‌ها، شب‌های علی (ع) است.

بارها با خودم می‌گویم: «یک لحظه و این همه ارزش؟! نه سال و این همه استمرار؟!». همین لحظه از همین بلندگوهای دور و خسته می‌شنوم: «فَاطِمَةُ أُمَّ أَيْبِيهَا»^۱ و در جواب فرشته‌ها در مورد اصحاب کساء می‌شنوم: «هُمُ فَاطِمَةُ وَ آبُوهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنُوهَا»^۲. رسالت و ولایت و امامت را فاطمه رابط است و پیوند.

اگر بیشتر گوش بدهیم می‌توانیم صدای حزن آلود علی (ع) را از مدینه‌ی رسول بشنویم که با چشم اشک و نوای غربت می‌گوید: «أَمَّا حَزْنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمَسْهَدٌ»^۳. راستی این فاطمه (س) در کجا ایستاده که علی (ع) این گونه از او می‌گوید؟ این چه انس عمیقی است که این گونه حزن سرمد می‌آورد؟ این چه

۱ - تاج الموالید، طبرسی، ص ۲۰

۲ - مفاتیح الجنان، حدیث کساء

۳ - کافی، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۳. اندوه من همیشگی و شب‌هایم شب زنده داری

خورشید در خاک نشسته‌ای است که این گونه شام دیجور به دنبال می‌کشد؟
من از فرزندان فاطمه (س)، از آن کهکشان‌های حلم و حماسه و فریاد و از آن خانه‌ی مبارک، حرفی نمی‌زنم. من فقط از فاطمه (س) می‌پرسم؟ راستی در او چه درخششی است که تا امروز در چشم‌ها و دل‌های ما نشسته است و راه‌ها را نشانه می‌زند.

بگذار تا تمامی سؤالم را بگویم؛ که من همین سؤال را در مورد مادر فاطمه (س)، خدیجه‌ی کبری هم داشته‌ام. خدیجه چه کرده که این گونه در دل رسول (ص) نشسته؛ تا آنجا که عایشه حتی پس از مرگ بر او حسادت می‌برد؟^۱ من از این سؤال سمج نمی‌توانم دامن جمع کنم. این همه ارزش آیا از معرفت و شناخت و یا عشق و ایمان و یا عمل و تقوا، از کدامین ریشه، سر برگرفته؟

ریشه‌ها را باید در جایی دیگر جست؛ چون حتی تقوا توشه‌ی راه است. و توشه برای رفتن کافی نیست. و همانطور که گذشت، حتی عصمت، کفاف این مقصد بلند و راه دراز را نمی‌دهد و تحلیلی دیگر می‌خواهد.

ما در این آیه می‌شنویم: «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^۲ یعنی رحمت خدا به کسانی که در مرحله‌ی احسان هستند نزدیک است. نزدیکی با وصال، تفاوت دارد. و این را هم می‌دانیم که محسن، از متقی بالاتر است؛

چون تقوا به اضافه‌ی صبر می‌شود احسان.^۱ چون احسان، خوب خوبی کردن است، با زیبایی کار خوب را به سامان رساندن است. و تو می‌بینی که این مرحله، پس از گذشت از اسلام و ایمان و تقوا و احسان، تازه به رحمت نزدیک می‌شود. پس این‌ها، این خوب‌های خوب، این‌ها که خود رحمت واسع حق هستند، این‌ها که جلوه‌ی محبت او هستند، این‌ها که بر تمامی هستی باریده‌اند، این‌ها چه کرده‌اند و چگونه پرواز کرده‌اند؟

مرحوم صدوق در علل الشرایع آورده: خداوند به موسی می‌فرماید: «یا موسی! می‌دانی چرا تو را به مقام کلیم الهی رساندم؟ چون در میان دل‌ها و صورت‌ها، دلی از دل تو خاشع‌تر و صورتی از تو متواضع‌تر، نیافتیم».^۲

پس آن‌هایی انتخاب می‌شوند که با تمامی عصمت و با تمامی خوبی‌ها، به اخبات رسیده باشند و دل خاشع و چهره‌ی متواضع داشته باشند. مخبتین بالاتر از محسنین هستند. مخبت همچون زمین فرو افتاده، سرشار می‌شود و سیراب می‌گردد. غرورها، محدودیت می‌آورد و محدودیت، محرومیت می‌سازد. انکسار و اخبات مرحله‌ی وصال و لقاء است. و همین است که گناه رنج‌آور، از خوبی غرور آفرین، بهتر است.^۳

تو هنگامی که ذلت و شکست گناه را بر صورت کودک خودت می‌بینی، دیگر بر او فریاد نمی‌کشی، گرچه چینی قیمتی را شکسته باشد؛ که از او

۱- «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». یوسف، ۹۰

۲- علل الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۵۷

۳- سیئه تسوئک خیر من حسنة تسرک. بحار، ج ۷۵، ص ۶۷

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۷۷؛ ص ۲۱۰ و ص ۲۷۷؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۷، ص ۱۵۰ و

ص ۱۵۴؛ سنن ترمذی، ص ۲۴۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ابواب الغیرة من ابواب النکاح، ص ۳۱۵

۲- اعراف، ۵۶

دلجویی می‌کنی و بر او می‌بخشی؛ که امام سجاده^(ع) در وداع ماه رمضان می‌فرماید: «اللَّهُمَّ أَجْرُنَا عَلَى مَا أَصَابَنَا مِنَ التَّقْرِيطِ»^۱. خداوندا! ما را بر آنچه کوتاهی کرده‌ایم، پاداش و اجر بده. پاداش بر تفریطها و کوتاهی‌ها، در همین فضای انکسار و اخبات معنی می‌دهد؛ چون تو سرزنش می‌کنی تا متوجه شود و بیدار شود و باز گردد، پس آنجا که بیدار شده و خودش را محکوم کرده، دیگر حتی سرزنش و توبیخ، ضرورتی و شاید حکمتی نداشته باشد. و از حکیم کریم، و حلیم رحیم، دور است که این‌گونه شکسته را بگوید و سوخته را بسوزاند. که عنایت او جابر شکسته‌هاست و او جبار است و جبران می‌کند، همانطور که جبروت دارد و حریم و حرمت نگه می‌دارد و حتی سوختن و عذاب او، مسبوق به رحمت است و از عشق و محبت او الهام می‌گیرد: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»^۲.

برای او که واسع است و کریم است و حمید است، مَنَعِي و أَخَذِي، به خاطر ضعف و بخل و فقر نیست؛ که بخشش، چیزی را از مُلک او بیرون نمی‌برد. و با دادن، چیزی از او کاسته نمی‌شود: «وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَ كَرَمًا»^۳. پس اگر می‌ستاند و اگر سخت می‌گیرد، به خاطر محدودیت‌ها و دیوارها و ضعف‌های ماست که با داشتن مغرور می‌شویم و از دوست می‌بریم و غافل می‌گردیم.

۱ - صحیفه سجاده، دعای ۴۵، دعای وداع ماه رمضان

۲ - مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر

۳ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه

پس اگر با تمامی عبادت ثقلین و با تمامی خوبی‌های جنّ و انس، مغرور نشدیم و بر عمل خویش تکیه نکردیم و طلبکار حق نگشتیم و انتظار و توقع، بالا نیاوردیم، از فتنه رهیده‌ایم و در امتحان موفق شده‌ایم. همانطور که اگر با تمامی گناهان جن و انس مأیوس نشدیم و به قنوط راه ندادیم و انتظار فضل و احسان او را داشتیم، باز هم از فتنه رهیده‌ایم و از مکر شیطان رهایی گرفته‌ایم.^۱

و در این مرحله از انکسار و اخبات، تو از حق بهره می‌گیری و با او به سوی او می‌آیی. و این پایی است که نمی‌شکند و می‌رسد و اصل می‌شود.

با این نگاه، می‌توانی بلوغ و تمامیت خدیجه‌ی کبری و فاطمه‌ی زهرا را بفهمی؛ که خدیجه در برابر رسول خدا برای خودش حدی نگذاشت و سهمی نگرفت و فاطمه (س) در برابر ولی رسول خدا، از تمامی توانش کمک گرفت و سینه و صورت نیلی گرفت، ولی رخ از مولی نهان کرد و چهره به او نشان نداد. بی‌جهت نیست که در آن نیمه شب ساکت و آرام و در برابر یاران محزون و غریب، علی^(ع) مبهوت می‌شود و سر بر دیوار می‌گذارد و آن‌گونه می‌نالد... این همه حمایت و این همه گذشت و این قدر شرم حضور و تمکین و تسلیم و خضوع و تواضع...

من در صدد نیستم تا از گام‌های فاطمه (س) در حمایت ولی خدا و حرکت حساب شده‌ی او برای احقاق حق علی^(ع) و نصرت خلیفه‌ی مقهور و مظلوم،

۱ - کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱

توضیح بدهم؛ که در این مورد می‌توانید به نوشته‌ها مراجعه کنید.^۱ من می‌خواهم از دو شکل حمایت فاطمه (س) خلاصه‌ای بیاورم: یکی حمایت‌های تاریخی و فراموش شده و توجیه شده و دیگری حمایت‌های زنده که تا امروز رسا و گویاست.

کوچه‌های سرد مدینه و خانه‌های بی‌بار انصار و در کوبه‌های مکرر و سرهای ذلیل و زبان‌های بسته، گواه فاطمه (س) است، همانطور که دیوار مسجد و شعله‌ی سرکش و در سوخته و پهلوی شکسته و فرزند در خون نشسته، به شهادت ایستاده‌اند. ولی می‌توان از این شهادت و گواهی، خاموش گذشت و یا آن‌ها را توجیه کرد؛ که گلایه از دوست بوده و شکایت از حبیب و بقیه پرگویی رافضی و آتش افروزی خارجی است.^۲

اما شکل دوم حمایت فاطمه (س)، قبر پنهان و کلام گویا و فریاد سنگین اوست؛ که از گذشته تا امروز را پرکرده‌اند و در تمامی محکمه‌ها به گواهی ایستاده‌اند و به شهادت زبان باز دارند.

۱ - رسول خدا، تنها یک یادگار دارد؛ که سیده النساء است، که بضعة الرسول است، که ام ایبهاست؛ که محبوب خداست. و رضا و سخط خدا به رضا و سخط او گره خورده است.^۳ و همین نشان می‌دهد که او جز رضایت و سخط

۱ - چشمه در بستر، آقای، ص ۲۱

۲ - از ابن ابی‌الحدید منصف تا خطیب مغرض از این گونه تحلیل‌ها می‌بینید.

۳ - من لایحضره الفقیه، صدوق، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص

۱۱۲؛ سقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۱۹

خدا، رضایت و سخطی ندارد. و از هرگونه انگیزه‌ی دنیایی و نفسانی و شیطانی جداست و همین نشان می‌دهد که معصوم است و صادق است و ذوالشهادت است.

این یادگار رسول در جوانی - نمی‌گوییم مظلوم و مقتول - که لااقل به گونه‌ای مرموز و مجهول در خاک رفته و حتی از قبر او هیچ نشانی نمانده. و معلوم نیست که در مسجد است، که در کنار رسول (ص) است، که در بقیع است! این بی‌نشانی، نشان چیست؟

آیا نشان قهر فاطمه (س) و دنیا طلبی فاطمه (س) و زیاده خواهی فاطمه (س) است؟

این از چه حکایت می‌کند؟ از تجاوز فاطمه (س) و از عدالت و قاطعیت خلفاء، که حتی بر زیاده‌طلبی‌های تنها یادگار رسول (ص) شمشیر می‌کشند و بر بازوی او مثل دُمُج^۱ می‌گذارند و آتش می‌افروزند و خانه را می‌سوزانند، حتی اگر فاطمه (س) در آن باشد...^۲

آن‌ها که بر تجاوز خالد و قتل و فتنه و زنای او نیاشفتند^۳ و آن‌ها که بر چپاول معاویه در شام آن هم به مدت بیست سال چشم فرو بستند، آن هم در هنگامی که ابوهیره و الاغ لخت او را با قانون از کجا آورده‌ای، محاکمه

۱ - زیوری که بر بازو می‌بندد

۲ - الهدایة الکبری، حسین بن حمدان، صص ۱۷۹ و ۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۲۸، صص ۲۷ و ۳۱۷

۳ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱؛ فتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۰

می‌کردند.^۱ آن‌ها فاطمه (س) را متجاوزتر و زیاده طلب‌تر از خالد و معاویه می‌دانستند و یا او را تنهاتر و محدودتر از ابوهریره‌ی حاکم بحرین به حساب می‌آوردند؟!

در هر حال این یک گواه است که شهادت می‌دهد که فاطمه (س) با سردمداران همراه نبوده و از آن‌ها رضایت نداشته و بر آن‌ها غضب کرده، حتی پس از مرگش از حضور آن‌ها نفرت داشته است و قبرش را پنهان می‌خواسته است.

مگر اینکه بگوییم این کار فاطمه (س) نبوده، که کار علی (ع) و یا بازماندگان فاطمه (س) است و علی (ع) از فاطمه (س) جداست و فاطمه (س) بر علی (ع) غضب کرده است. و به خاطر تزویج علی (ع) بر سر فاطمه (س)، رسول خدا فرموده که خدا به خاطر غضب فاطمه (س) غضب می‌کند.^۲

۲ - و گواه زنده‌ی دیگر کلام اوست که این گونه سرکش و رساست؛ که اکنون پیش روی شماست، این کلام را با اسنادش آورده‌اند و به ترجمه‌ی آن پرداخته‌اند. و انشاءالله در فرصتی دیگر به شرح و توضیح آن خواهند رسید.

این کلام در سبک و اسلوب و در محتوا و معارف و در تحلیل‌ها و تفسیرها از تاریخ اسلام و مسلمین، جای نقد و گفت‌وگو دارد، که اکنون اجمالش را

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۰۴؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴، ص ۹۰

۲ - بی‌جهت نیست که علی فریاد می‌زند... «اللهم انی استعذیک علی قریش فانهم قطعوا رحمی و اکفأوا اتانی...» تمامی فضائل علی؛ اسدالله و صدیق و فاروق و سیف الله را به دیگران دادند و تمامی روایت‌های روشنگر را به این گونه تأویل و تبیین کردند و چشمه‌ی نور را بستند. نهج

البلاغه، محمد عبده، خ ۲۱۶

می‌بینید و برای تفصیلش آماده می‌شوید.

امیدوارم این ترجمه در روز میلاد فاطمه‌ی زهرا، پاره‌ی تن رسول و عشق خدا، برای فاطمین و علویین و محمدیین هدیه‌ای روشنگر باشد و راه و رسم سوختن و ساختن را و با سر، بی‌سودا رفتن را و رنج و درد، حتی از دوست نهفتن راه، به همه بیاموزد... تا در این عصر شهوت و شبهه و بدعت و انحراف، از قدرت‌ها نترسند و به خاطر تنهایی عقیم نمانند و آرام نگیرند و سکونت و مسکنت را نخواهند؛ که حتی سکوت هم با سکون فاصله دارد.

بارها، رنج‌ها را شمرده‌ام،

اما رنج تو را، فقط پس از تولد تمامی وارثان زمین، می‌توان شمرد.

.....

مرا که رنج حقیری به زمین می‌دوخت

و شادی احمقی به آسمان می‌کشید،

تو در دامنی پروریدی که حلم و هدایت را پرورید.

و فریاد روشن و پیام تهاجم را.

.....

از چشمه سار دست‌های مهربان تو

مرگ هم، آب زندگی می‌نوشد...

يَا فَاطِمَةَ الرَّهْزَاءِ أَغِيثِي...

شرحی بر

خطبه‌ی فدک

مقدمه

خطبه‌ی حضرت فاطمه^(س) در مسجد مدینه که به خطبه‌ی فدک معروف است و قسمتی از آن را مطرح می‌کنیم تا توجه و بصیرتی را برای ما بیاورد، خطبه‌ی بسیار غنی و قوی و زیبایی است. آن چه که مهم است آشنایی با نوع جمله‌ها و بیان و اسلوب و ارتباط و انسجامی است که حضرت در بیانات خود ایجاد کرده است.

از فصحا و بلغای عرب مثل صهبان وائل و خطبای دیگر، زیاد شنیده‌ایم ولی در مقایسه‌هاست که آدمی به زیبایی و قدرت و پیام و ارتباط و انسجامی که یک خطبه دارد، واقف می‌شود و می‌فهمد که تفاوت‌ها چقدر زیاد است و مقایسه‌ها مع الفارق.

اگر در این مجامعی که گردهم نشسته‌ایم، دوستانی پیدا کرده‌ایم و زمانی را

گذرانده‌ایم و یادداشتی نوشته‌ایم و مطالبی را هم جمع آوری کرده‌ایم و ذهنی هم پر شده، ولی هنوز به این مرحله نرسیده باشیم که با ولی‌گروه بخوریم و او را بخواییم و به دنبال او باشیم و مثل تشنه‌ای به دنبال آب، کلمات او را حس و لمس کنیم، به نتیجه‌ای نخواهیم رسید.

اضطرار به ولی

تعبیری است از حضرت فاطمه (س) در مورد رسول خدا که می‌فرماید: «إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَالْبِلْهَاءُ»^۱؛ مثل این که زمین بارش بی‌امانش را از دست داده باشد، تا چنین افتقار و از دست دادنی را احساس نکنیم، به ولایت ولی نخواهیم رسید. و تنها جمعی است که می‌آید و می‌رود، اما راهی به ولی پیدا نمی‌کند. خلاصه این که اگر این مجموعه‌ها بخواید، حاصل جمع مطلوب و غنیمت مطلوبی را دارا باشید، باید به این سمت و سو راه پیدا کند.

نکته‌ی اساسی در مساله‌ی ولایت و وحی و توحید همین نکته است. بحث از اثبات خدا و رسول و نبی و ولی نیست که صحبت از اضطرار به ولی و احتیاج به خداست. من نیاز به رسول و وصی او دارم.

اگر فرضم بر این باشد که در این زندگی با این شرائط موجود، می‌توانم مسائل را خودم حل و فصل کنم دیگر به خدا چه نیازی دارم؟! بر فرض هم که

خدا باشد به رسول او چه احتیاجی دارم؟! به ولی او چه احتیاجی؟! اما وقتی این معنا در انسان شکل می‌گیرد که هم وجودش محدود است و هم امکاناتش ناتمام و ناقص هستند و حتی علم و تجربه و عقل و فلسفه و قلب و عرفانش کفاف او را نمی‌دهند. اینجاست که خدا و رسول و ولی ضرورت پیدا می‌کنند و اضطرار به آنها مطرح می‌شود. و با این معنا از اضطرار و احتیاج، مسأله شکل جدیدی به خود می‌گیرد. این از یک طرف، نکته‌ی دیگر اینک؛ حقیقت ولایت در اولویت ولی و رسول نسبت به من است. و این بر اساس تعبیری از حضرت رسول است که در غدیر مطرح می‌کنند؛ که: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»^۲. این اساس ولایت است؛ یعنی رسول و وصی از من به من سزاوارترند. چرا؟ چون هم از من به من نزدیک‌تر و هم مهربان‌تر و هم آگاه‌ترند. و اینجاست که تو رسول و وصی را انتخاب می‌کنی.

این معنای از ولایت، نه با نفی تو همراه است و نه با هویت و انسانیت تو در تعارض؛ چون با انتخاب تو همراه بوده است. چرا؟ چون به آگاهی بیشتر، به رحمت و اسعه‌ی حق و محبت و عنایت و بینه‌ی روشن او دست یافته‌ای.

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه،^۲ آن جا که از حقوق ولایت می‌گویند، نکته‌ی خیلی لطیفی دارند که به دست می‌آید حق ولایت زمینیهایی دارد. این زمینیه‌ها آگاهی است. آزادی است و رحمت و اسعه و محبت ولی است.

۱- بحار، ج ۲۱، ب ۳۶، ح ۱۰

۲- نهج البلاغه‌ی صبحی صالحی، خ ۲

کسی که آگاهی به تمامی راه ندارد،

و آزادی از تمامی تعلق‌ها ندارد،

و این محبت و رحمت واسعة را به انسان‌ها ندارد، که از آن‌ها به آن‌ها نزدیک‌تر باشد و آن‌ها را بیش از خودشان دوست داشته باشد، ولی نخواهد بود و ولایتی را بر انسان نخواهد داشت.

با این معنای از ولایت و با توجه به محدودیت امکانات آدمی؛ چه در حوزه علم و تجربه‌اش و چه در حوزه عقل و فلسفه‌اش و چه در حوزه قلب و عرفانش و با توجه به محدودیت وجودی اوست که خدا و رسول و وصی او ضرورت پیدا می‌کنند و انسان، محتاج و مفتقر به خدا و مضطر به رسول و ولی او خواهد بود و دنبال آن‌هاست و از آنها می‌خواهد.

این معنای از ولایت از یک طرف با ولایت انسان کامل و ولایت بر تکوین و بر تشریح و ولایت بر نفوس و زعامداری و قیمومیت آنها، کاملاً متفاوت است و از طرفی هم با همه‌ی آنها برخورد دارد و التقاء پیدا می‌کند.

اینکه بر کون و هستی و بر شرع و بر زمین و آسمان و پستی و بلندی‌ها ولایت دارند یک مسأله است و اینکه از من به من نزدیک‌تر هستند مسأله‌ای دیگر.

آنجا که تو بر اساس اولویت و با توجه به آن زمینه‌ها و با توجه به محدودیت‌ها؛ چه در رابطه با انسان و وجود او و چه در رابطه با امکانات و

غرائز او، رو به سوی خدا نهادی و رسول و ولی او را انتخاب کردی، آن هم انتخابی که انتصاب الله است و این نصب از ناحیه‌ی اوست، دیگر نه تنها تناقض و تعارضی در رابطه با انتصاب و انتخاب وجود ندارد که این انتخاب با زمامداری و سرپرستی در هر امری حتی ازدواج و طلاق، دوستی و دشمنی و... در همه‌ی موارد و زمینه‌ها، التقاء پیدا می‌کند.

مبحث ولایت مطلقه‌ی انتصابی فقیه که تو در چهار قسمتش بحث داری، اگر با آن معنای انسان کامل و ولایت بر تکوین و تشریح و زمامداری و سرپرستی و قیمومیت، بخواهی حل و فصل کنی مشکل دارد: هم با هویت و انسانیت انسان در تعارض است و تناقض دارد، مسخ و نفی آدمی است و هم اگر انسان را مختار می‌دانید با انتصاب نمی‌سازد.

اما اگر آن معنایی از ولایت که اولویت ولی را به همراه داشت، مطرح باشد، دیگر در هیچ حوزه‌ای تعارض وجود ندارد. و این نکته‌ای است که در اکثر تحلیل‌های جدید از آن غفلت می‌شود و صاحبان تفکر را گرفتار می‌سازد. و آن‌ها را در چهار حوزه‌ی ولایت و مطلقه و انتصاب و فقیه، دچار مشکل می‌کند و مبتلا به تعارض و تناقض می‌سازد.^۱

کسانی که نتوانند این چنین پیوندی را برقرار کنند، یک تناقض را احساس می‌کنند و این تناقض نه تنها در رابطه با فقیه و مؤمن، بلکه حتی در وجود خدا

۱- ر.ک. از معرفت دینی تا حکومت دینی، از همین قلم و به حکومت ولایی از محسن کدیور

و رسول و معصومین هم تحقق پیدا می‌کند.

همین درک از معنای ولایت، درک از معنای توحید را میسر می‌سازد و ولایت و توحید را به هم مرتبط می‌سازد و در این مقطع است که توحید و ولایت به هم پیوند می‌خورند.

یعنی همانطور که می‌گوییم: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»،^۱ همانطور هم «وَلَايَةُ عَلِيٍّ مِنْ أَبِيطَالِبٍ حِصْنِي»^۲ می‌شود. و این ولایت و این کلمه‌ی توحید است که این اولویت را به دنبال می‌آورد. آنچه که باعث حفاظت و مصونیت این وجود می‌شود، همان درک از توحید و همین درک از ولایت است. و اساس هر دو در اولویت خدا و رسول و ولی نهفته است.

روشن تر بگویم، اگر ما در دین فقط توحید^۳ و معاد را در نظر بگیریم و هیچ یک از اصول و فروع دیگر را هم در نظر نگیریم، همین توحید و معاد، در چهار حوزه تأثیر می‌گذارند و آنها را دگرگون و متحول می‌کنند:

در انگیزه، در اهداف، در روابط و در برنامه ریزی.

توحید در سه حوزه‌ی انگیزه و اهداف و روابط من با اشیاء و آدم‌ها و معاد هم در نوع برنامه ریزی تأثیر گذار است.

این چهار نکته که از توحید و معاد به دست می‌آید، کافی است که آدمی را

به سمت و سوی دیگری بکشاند و مدیریت و برنامه ریزی و تشکل جدیدی را طراحی کند.

نکته‌ی لطیف و اساسی اینجاست که با درک این معنا از توحید و معاد، محرک‌ها و انگیزه‌ها، اهداف، روابط و فرصت برنامه ریزی ما تغییر می‌کند.

دیگر محرک‌ها و انگیزه‌ها نمی‌توانند غریزی و عادی باشند، نمی‌توانند برخاسته از شرایط تربیتی ما باشند، باید تحول بیشتری پیدا کنند.

اهداف دگرگون می‌شوند و دیگر لذت و قدرت و ثروت و ریاست و... نخواهند بود؛ چون اینها با اندازه‌ی وجودی ما و با ساخت و بافت دنیا و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و با ساخت و بافت آدم و سالکی که از این جهان می‌خواهد عبور کند، هماهنگی ندارند.

در نوع روابط آدمی، تحول و دگرگونی می‌آید، دیگر روابط تو نمی‌تواند به اثم و عدوان باشد؛ که باید عدل و احسان تحقق پیدا کند. نوع ارتباطها متفاوت می‌شود، حتی در لقمه‌ای که بر می‌داری. در غذایی که می‌خوری. در کنار فرزند و یا همسری که نشسته‌ای و...

روابط باید به عدل و احسان باشد؛ آن هم عدل به معنای دینی آن، نه عدل فلسفی؛ که مراد از عدل، تعادل و حدّ وسط بین افراط و تفریط نمی‌باشد، بلکه به این معناست که به اندازه‌ای که به انسان داده‌اند از او بازدهی می‌خواهند و

۱- بحار، ج ۴۹، ب ۱۲، ح ۳

۲- بحار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، ح ۱

۳- با توجه به این نکته که توحید؛ یعنی اینکه هیچ محرکی جز الله در درون انسان نباشد.

بازخواست می‌کنند؛ و آیه‌ی «لَا يَكْفُرُ اللَّهُ تَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»^۱ حاکی از این معناست.

و احسان هم مرحله‌ای است که کمتر از آنچه تو داری بطلبند و طالب باشند.

نوع و فرصت برنامه ریزی هم تغییر می‌کند که با توجه به معاد، آدمی تنها در حوزه‌ی شهادت و شهود این عالم، برنامه ریزی نمی‌کند، بلکه برای وسعت غیب و شهادت خود برنامه ریزی خواهد داشت.

این دگرگونی در این چهار حوزه، او را به این نکته می‌رساند که علم و تجربه کافی نیست؛ چون تجربه در حوزه‌ی شهادت آدمی است و به غیب او راهی ندارد. پس نه می‌تواند به علم و تجربه‌اش قانع باشد و نه می‌تواند به عقل و فلسفه و قلب و عرفانش روی بیاورد؛ زیرا این مرحله از تفکر و تعقل و قلب و احساس آدمی نیز، نیاز به تربیت و آگاه‌سازی و احتیاج به طراحی و برنامه ریزی دیگری دارد؛ که در تربیت تفکر و تعقل این کار نبی و ولی است که باید این نهفته‌ها و پنهان شده‌های در متن عقل را برانگیزانند و بیرون آورند: «وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۲.

اینجاست که تو نیاز به ولی و اولویت او را احساس می‌کنی و اینجاست که آن درک از معنای توحید، تو را به ولایت می‌رساند و اینجاست که توحید و

ولایت به هم مرتبط می‌شوند و پیوند می‌خورند و در هم مندمج می‌شوند و از هم جدا نمی‌شوند، که ولایت از کتاب و از عترت جداشدنی نیست. این طور نیست که بگوییم یک عده ولایتی‌اند و یک عده توحیدی. خیر، ولایت و توحید این چنین در هم گره می‌خورند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

و این جاست که ولایت کارساز و کارگشاست و اگر آن را کنار بگذاری، چیزی از دین باقی نمی‌ماند.^۱

و در این مرحله از ولایت است که تو استناد به ولی را در هر کاری می‌خواهی؛ که می‌فرمایند آنچه از این بیت بیرون نیاید باطل است.^۲ و بدون استناد به این بیت نمی‌خرند. در این هنگام تو در هر زمانی؛ چه غیبت و چه حضور و در هر کاری و اینکه چه پوشی و چه بخوری چگونه بنشین، چگونه غضب کنی و چگونه ارتباط برقرار کنی، باید از امر ولی الهام گرفته باشی و به او مستند باشی. و در این مرحله است که تو ولی را در درون خودت و از خودت بر خودت مقدم می‌داری؛ یعنی من که می‌خواهم به خاطر این که فالانی به گوشم زده غضب کنم، حساب می‌کنم ولی به این دستی که به صورت من زده چگونه نگاه می‌کند. شاید این دست را ببوسد و او را تشویق کند. اینجاست که باید غضب من کنترل شود و دیگر حساب نمی‌کنم چه کسی زده است.

۱- اما لو ان رجلا قام ليله و صام نهاره و تصدق بجميع ماله و حج جميع دهره و لم يعرف ولاية ولي الله فيوالية و يكون جميع اعماله بدلالة الیه ما كان له على الله عز و جل حق في ثوابه ولا كان من اهل الايمان. کافی، ج ۲، ص ۱۶، باب دعائم الاسلام، ح ۵
۲- بحار، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳۲

۱- طلاق، ۷

۲- نهج البلاغه‌ی صبحی صالحی، خ ۱

پس می‌بینید آدمی غضب و شهواتی دارد که انگیزه‌ی اعمال اوست و رفتارش را تحقق می‌دهند. اما زمانی که ولی را اولی می‌داند و او را مقدم می‌دارد، ولایت او را بین انگیزه‌ها و اعمال خود، حائل می‌داند که باید ولی بین رضا و سخط او حائل باشد، نه غرائز و خوشی‌ها و ناخوشی‌هایش.

با این توجه است که در ظهر روز عاشورا هنگام نماز، وقتی حضرت به نماز می‌ایستند، یکی از اصحاب در برابر تیرهایی که بر حضرت فرود می‌آیند، سینه سپر می‌کند و خود را در برابر آنها قرار می‌دهد.

اینکه آدمی در برابر تیرها بایستد و سینه سپر کند و بر غریزه‌ی خود حاکم و مسلط شود - در حالی که به طور طبیعی در برابر حوادث خودش را کنار می‌کشد - لازمه‌اش این است که ولی را از خود به خود نزدیک‌تر بداند.

نمی‌شود کسی ولی را بر خودش مقدم نداند و در برابر تیر بایستد. مادامی که تو ولی را مقدم نداری، طبیعتاً سرت را می‌دزدی و نمی‌توانی تحمل کنی. گرفتار و فقیر می‌آید، می‌گویی حضرت آنجاست و به او ارجاع می‌دهی. به عهده نمی‌گیری و از تکالیف شانه خالی می‌کنی. این فرار تو از بار توست در حالی که باید بار برداری و عهده‌دار شوی و جلو‌دار باشی. این چیزها شاید خیلی کم به حساب آیند، اما بسیاری از مسائل بنیادی و ریشه‌ای را حل و فصل می‌کنند.

آنچه که مهم است همین نکته است و آنچه که ما را به اولیای خدا پیوند

می‌دهد یک چنین نگاه و منظری است.

و این نوع نگاه به رهبری و ولایت، لازمه‌اش یک نوع تلقی جدیدی است هم از انسان، هم از حوزه‌ی استمرار او و هم از فرصتی که این انسان برای برنامه ریزی به آن احتیاج دارد.

نوع تقدیر و برنامه ریزی او، نوع مدیریت و رهبری او و نوع تشکل و روابط اجتماعی او، با این نگاه به یکدیگر گره می‌خورند و پیوند پیدا می‌کنند.

با این نگاه تو دیگر دچار تناقض و تعارض نمی‌شوی و هویت انسانی را زیر سؤال نمی‌بری؛ چون به انتخابی تن داده‌ای که انتصاب الله است و از ناحیه‌ی او و با این انتخاب، مسأله عوض می‌شود و تعارض برطرف و ربطی هم به بحث انسان کامل ندارد؛ که به اولیبتی دیگر محتاج است.

و زمانی که تو الله را برداشتی و ولی را انتخاب کردی و معیت و همراهی او را طالب بودی، با این انتخاب، تو به تفویض می‌رسی و همه‌ی مسائل را به او واگذار می‌کنی؛ که: «أَفُوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۱.

و اگر این تفویض محقق شد، مراحل بعد هم محقق می‌شود.

خلاصه این که اگر جمعی را دنبال می‌کنیم، در نهایت این تجمع تنها به دنبال تخلیه‌ی عاطفی خودمان نباشیم و اینکه دلی تصفیه پیدا کند و فقط اشکی بریزیم و سوزی داشته باشیم. گرچه این اشک‌ها را خدا بر می‌دارد و

انشاء الله که همه‌ی روزها و شب‌ها و لحظه‌های ما را پر می‌کند و همراه ما باشد، ولی این کفایت نمی‌کند؛ که آن چه مهم است، این است که یک تعلقی به ولی در ما بیاید و ما را به آنها پیوند دهد؛

تا او را انتخاب کنیم و مقدم بداریم.

تا او بین حب و بغض ما و رضا و سخط ما و خوشی و ناخوشی ما حائل باشد.

تا رضایت او رضایت ما و خواسته‌ی او خواسته ما باشد.

نه اینکه خودمان بین خود و ولی مان حائل باشیم که در این هنگام از آنها

دور می‌شویم

خدایا! تو رحم کن

آمین یا رب العالمین

اللهم صل علی محمد و آل محمد

حضرت فاطمه (س) در ابتدای خطبه از نعمت‌ها شروع می‌کنند و از عنایت‌های حق و آنچه که باعث استمرار این نعمت‌ها و عنایت‌هاست گفت‌وگو می‌کنند. و بعد به توحید و نبوت روی می‌آورند و از رسول (ص) می‌گویند. و سپس به مردم خطاب می‌کنند و از آنها و تکالیف‌شان و آثار این تکالیف می‌گویند.

حضرت در ادامه‌ی خطبه به معرفی خود می‌پردازند و از نسبت خویش با رسول (ص) چنین می‌گویند.

«إِنَّهَا النَّاسُ إِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ، أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدْءًا وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا».

می‌فرمایند: من فاطمه (س) و پدرم محمد (ص) است و این حرف را نه یک بار که مکرر و مستمر می‌گوییم، اگر سخنی می‌گوییم اشتباه نیست و اگر امروز اقدامی کرده‌ام و این‌گونه ایستاده‌ام، پراکنده کاری نیست.

نکته‌ی قابل تأمل در بیان حضرت و سؤال اساسی این است، که آیا فاطمه (س) این قدر مجهول مانده است که نیاز به معرفی دارد؟

کسی که همه، کودکی‌اش را دیده‌اند. بچه‌هایش را بر دوش رسول (ص) مشاهده کرده‌اند، نیاز به معرفی دارد؟!

پس مشکل جای دیگری است، صحبت از فراموشی و انکاری است که شکل گرفته و حقوقی که از ایشان گرفته شده. سخن از این است که چگونه و با دقت و نقشه‌های حساب شده، علی (ع) را بستند و امکانات مالی او را گرفتند و یارانش را هم کشتند. به خاطر همین، فاطمه (س)، قدم به قدم، عنایات رسول را مطرح می‌کنند، از نسبت خود و علی (ع) با رسول (ص) می‌گویند و وقتی هم که محرومیت و تنهایی آدمها را مطرح می‌کنند از نجات اینها توسط رسول و شجاعت علی (ع) و قرب او به رسول (ص) می‌گویند.

محبت و رأفت رسول (ص)

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»^۱.

حضرت از رسول (ص) می‌گویند که چطور رنج و سختی و گرفتاری شما، رنج اوست و برایش سنگین؛ «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ».

و اینکه با چه محبت و اشتیاقی نسبت به شما، برای شما آمده است:

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ».

و اینکه نسبت به آنهایی که گامی برداشته‌اند و روی آورده‌اند، رؤوف است و مهربان: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ».

در روایت آمده: جوانی بود، هر روز، قبل از این که کار خودش را شروع کند، به مسجد می‌آمد و نگاهی به رسول خدا می‌کرد و می‌رفت. حضرت او را می‌شناختند. وقتی می‌آمد، سر خود را بلند می‌کردند تا جوان، ایشان را ببیند و چشمش را از ایشان پُر کند. یک روز جوان آمد، نگاهی کرد و رفت و دوباره برگشت، حضرت صدایش زدند و پرسیدند که چه شد دوباره برگشتی؟ جوان گفت: رفتم، دلم تاب نیاورد و اشتیاق شما را داشت. آمدم تا چشمم را بیشتر از شما پُر کنم. رسول خدا دعایش کردند. جوان رفت و مدتی نیامد. حضرت از جوان پرسیدند، گفتند مرد خوبی بوده و فوت کرده است، الا اینکه بخاذ بوده.^۱ رسول الله فرمودند: او آنقدر از عشق من چشم و دلش پر شده بود که حتی اگر کنیز می‌فروخته، نجات پیدا کرده است.

این حرص و محبت رسول در تبلیغ و دستیابی به افراد و آدمها و نجات ایشان از دام شیطان، خواسته‌ی اوست، حتی اگر یهودی و غیرمسلمان باشند. که در تاریخ آورده‌اند: حضرت حتی از یک جوان یهودی هم نمی‌گذرد و او را در مجمع یهودیان باقی نمی‌گذارد و جنازه‌اش را هم بر می‌دارد.

۱- بنزد در لغت به معنای کم فروشی است و به معنای برده‌داری و کنیزداری هم می‌باشد، منظورشان این بوده که مقتضای شغل جوان نگاه به نامحرم بوده؛ چون کنیزدار بوده.

این رسول (ص) است که به ما می‌آموزد چطور باید از شیطان کُند و از آتش جدا ساخت و به بهشت پیوند داد. و این هم خواسته‌ی اوست نسبت به حرص و محبت به انسان‌ها و سرمایه‌گذاری بر روی آنها.

سؤال این است که چه حرصی باید در آدمی شکل بگیرد و چگونه سرمایه‌گذاری کنیم تا این خواسته و هدف محقق شود؟

در خیلی از موارد تنها با حرف زدن نمی‌توان انسان‌ها را هدایت کرد. تمامی مباحث الغدیر^۱ را برایشان بگویی باز هم هزار اعتراض و اشکال مطرح است. ولی در برخورد و معاشرت و داد و ستدهای توست که دل آنها نرم می‌شود و زیبایی‌ها را می‌بینند و محبت اولیای خدا را می‌چشند که: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ».^۲

این حرص است. حرص بر دل‌هایی که باید از محبت سرشار شوند یا لااقل معرفت و آگاهی پیدا کنند، که اگر هم نیامدند با بصیرت و معرفت نیامده باشند.

و این حرص و رنج برای آنهاست که هنوز گرایش پیدا نکرده‌اند و ایمانی نیاورده‌اند و الاً برای مؤمنین، رأفت است و رحمت: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ».

در روایت آمده: یکی از اصحاب حضرت سجاد(ع) نقل می‌کند: شبی از

شب‌ها دیدم که حضرت بار سنگینی را بر روی دوششان حمل می‌کنند و می‌روند. در مسیری که می‌رفتند، بار به زمین افتاد و ایشان نمی‌خواستند که کسی متوجه شود. من آمدم و کمک کردم. دیدم مقدار نان و خرمایی است که حضرت آماده کرده‌اند تا تقسیم کنند. به ایشان گفتم اجازه بدهید من بردارم. حضرت اجازه ندادند و فرمودند: «هر کس باید بار خودش را خودش بردارد». آن شخص می‌گوید با حضرت تا اطراف شهر آمدیم. دیدم ایشان نان و خرما را بدون سر و صدا بالای سر عده‌ای که از اهل سنت بودند و شیعه نبودند، گذاشتند. به ایشان گفتم: «یابن رسول الله، ایشان که از شیعیان نیستند؟!». حضرت فرمودند: «اگر از شیعیان بودند که نمک غذایمان را هم تقسیم می‌کردیم».

این رنج و تعب و این حرص و محبت حتی برای کسانی است که با آنها نیستند و از شیعیان محسوب نمی‌شوند و رنج آنها را رنج خود و گرفتاری آنها را گرفتاری خود می‌دانند.

«فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رَجَالِكُمْ وَ لِنِعْمِ الْمَعْرُوفِ إِلَهِ».

کلمات حضرت به قدری دقیق است که از هم اکنون برای علی(ع) زمینه‌سازی می‌کنند و می‌فرمایند: اگر به رسول خدا دقت کنید و بخواهید نسبت او را بدانید، خواهید یافت که او پدر من است، نه پدر هیچ یک از دختران مدینه و برادر شوهر و پسر عموی من است، نه هیچ یک از مردان

۱- کتاب الغدیر تألیف علامه امینی

۲- بحار، ج ۵، ص ۱۹۸، ب ۷، ح ۱۹

شما، که با هیچ یک از آنها پیوند برادری ندارد. و خوب کسی است که ما به او پیوند خورده‌ایم.

تربیت رسول (ص)

«فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ» رسالتش را تکمیل کرده، رسالتی که گفته‌اند: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ».^۱

«صَادِعاً بِالنَّذَارَةِ» به حوادث یوم الانذار^۲ اشاره می‌کنند. از یوم الانذار و از آن روزهای اول گرفته که به تعبیر خود علی (ع)^۳ که فرمودند: «کوچک بودم و در دامان رسول الله و او لقمه در کام من می‌گذاشت»،^۴ تا روزهای بعد که علی در کنار رسول بوده و همراه او. از یوم الانذر گرفته تا به امروز، از آنجا تا اینجا، رسول (ص)، علی (ع) را با خودش آورده.

«مَائِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ»؛ از راه دیگران جدا بود.

«ضَارِباً تَبَجَّهُمْ»؛ سرهای آنها را زد.

«أَخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ»؛ گلوی آنها را گرفت و آنها را در تنگنا قرار داد.

«دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»؛ با حکمت و موعظه‌ی

حسنه، به سبیل رب و راه پروردگارش دعوت کرد.

حضرت فاطمه (س) در این قسمت تفاوت‌هایی را که در مسیر و حرکت

رسول (ص) با کفّار وجود دارد، مشخص می‌کنند و به ضربه‌هایی که زدند و تنگناهایی که برای آنها فراهم آوردند و دعوتی که به سبیل ربّشان چه با حکمت و چه با موعظه‌ی حسنه داشتند، اشاره می‌کنند.

حکمت و موعظه

حکمت در برابر جهل است و جهالت. و حکیم کسی است که خودش را

بشناسد که: «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ».^۱

کسی که اندازه‌های وجودی خودش را، استمرارش را و روابطش را نشناخت، هر کس که باشد حکیم نیست، سرشار از هزار فلسفه و تاریخ فلسفه هم باشد. و این چنین آدمی نیاز به وحی و رسول و ولی را نخواهد یافت و اولویت ولی را نخواهد پذیرفت؛ که اساس ولایت در همین اولویت است؛ که: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»؛^۲ یعنی اینکه ولی از من به من نزدیک‌تر و آگاه‌تر و مهربان‌تر است.

حکمت این چنین نگاهی است و این دعوت به حکمت است.

دعوت به موعظه‌ی حسنه، دعوتی است که با ترس و عشق همراه باشد.

وعظ حسن، وعظی است که زمینه‌ای از محبت و ترس را دارا باشد.

اینجاست که بت‌ها می‌شکنند و سرکش‌ها فرو می‌افتند؛ که: «يَكْسِرُ

۱- مائده، ۶۷

۲- اشاره به آیه‌ی «و انذر عشیرتک الاقربین»؛ شعراء، ۲۱

۳- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ قاصعة ۱۹۲، بخش فضل الوحی

۱- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۶

۲- بحار، ج ۲۱، ب ۳۶، ح ۱۰

الْأَضْنَامَ؛ بت‌هایشان را می‌شکست.

«وَيَنْكُثُ الْهَامَ» سرهایشان را فرو می‌ریخت.

«حَتَّىٰ انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ»؛ تا اینکه جمع آنها پراکنده شد و پشت

کردند و رفتند و شکست خوردند.

استقامت رسول (ص)

استقامت رسول خدا به قدری عظیم بود که توانایی را از کفار قریش گرفت

و از اینکه حرفی را بشنوند، ناتوان شدند، به طوری که انگشت در گوش‌ها

کرده، فرار می‌کردند. حضرت این‌گونه آن جمع محکم آنها را که مدعی بودند،

از هم پراکنده ساخت.

پدرم می‌گفت: قبل از انقلاب در خیابان باجک قم، آرایشگاهی بود که

صدای رادیوآش را زیاد می‌کرد. من هم زمانی که می‌خواستم از کنار آرایشگاه

عبور کنم، به صاحب آن تذکر می‌دادم که رادیوات را خاموش کن. اکثراً هم

حرف مرا گوش می‌کرد، ولی باز هم کار خودش را می‌کرد، به طوری که از رو

می‌رفتم. بعد از چند مرتبه تذکر از جایی دیگر و سمت و سوی دیگری

می‌رفتم، ولی رسول خدا طوری برخورد می‌کردند که کفار انگشت در

گوش‌ها کرده و به سمت دیگری فرار می‌کردند.

آری، این استقامت و پایداری رسول است تا حدی که: «حَتَّىٰ تَفْرَى اللَّيْلُ

عَنْ صُبْحِهِ وَاسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَخَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ

وَ طَاحَ وَشَيْطُ النَّفَاقِ وَانْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ، وَفُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي

نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ»؛ تا اینکه شب رفت و صبح آشکار شد و حقیقت

مشخص گشت و تنها کسی که حرف می‌زد، زعیم دین، رسول خدا بود و تا

اینکه شقشقه‌ها و خرناسه‌ها و سر و صدای شیاطین خاموش شد و خزر و خزر

آنها هم از بین رفت و برایشان کلامی نمانده بود. نفاق و کفر و شقاق کنار رفت

و شما به کلمه‌ی اخلاص و توحید تفوه کردید و آن را به زبان آوردید.

نکته‌ی زیبا و دقیق در بیان «فُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ» است؛ یعنی حضرت

آن قدر کوشید تا شما توانستید توحید را به زبان آورید و در دهان شما قرار

گرفت ولی در دل شما قرار نگرفت و جای نیفتاد. که تفوه به اخلاص و توحید

یک مرحله است و تحقق آن مرحله‌ی بعد و بالاتر.

توحید را به زبان آوردید، آنها در میان عده‌ای که روشن بودند و چهره‌های

منوری داشتند. «فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ».

وضعیت عرب قبل از بعثت

حضرت بعد از معرفتی خودشان و بیان نسبت خود و همسرشان با

رسول (ص) و بعد از اشاره به مراحل برخورد و تربیت رسول (ص)، از سر درگمی و

ضلال آدم‌ها قبل از بعثت می‌گویند. از ذلت و پراکندگی اینها می‌گویند که

چطور دست‌ها و چشم‌ها و فکرها جمع شده بودند تا آنها را پراکنده و سر درگم

کنند.

«وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مَذْقَةَ الشَّرَابِ وَ نُهْرَةَ الطَّامِعِ وَ قَبْسَةَ الْعَجْلَانِ وَ مَوْطِيءِ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرِيقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَدْلَةَ حَاسِيَيْنَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ».

شما طمع‌های قدرت‌ها بودید، ذلیل و زیر پا و از دست رفته بودید، خوراکتان از سبزه‌ها و علف‌ها بود و آبتان هم آب گندیده بود که در مرداب‌ها و آبگیرها جمع شده بود، نه خوراکی داشتید و نه آبی.

این حقیقتی بود که عرب جاهلی، عرب بدبخت و بربری و بیچاره‌ای بوده و چیزی نداشته. اینها همه درست، ولی سرّ این بدبختی و این همه بیچارگی چیست؟ و چه چیزی باعث این همه پراکندگی و ذلت شده‌است؟

اینکه چرا اینها را در به در کردند؟ و از حدود سبزی‌های عراق و بالای لبنان بیرون نمودند و در جزیره العرب جای دادند، نکته‌ی قابل تأمل و مهمی است.

در خطبه‌ی قاصعه،^۱ حضرت علی (ع) این پدیده را تحلیل می‌کنند و در تفسیر سوره‌ی فیل^۲ به این تحلیل اشاره کرده‌ام که چطور دست حکومت‌های کسری و قیصر، اینها را از عیش و سواد عراق به سمت و سوی دیگری پرتاب کرد و در جزیره العرب، آنجایی که نه آسمانش می‌بارید و نه زمینش می‌روئید و نه امکانی برایشان داشت، جای داد. آنجایی که خوراکشان خون و حاکمشان

شمشیر و لباسشان ترس بود.^۱

و این همه ذلت و در به دری و پراکندگی به خاطر این بود تا زمینه‌ای برای رسالت باقی نماند و رسول (ص) را پیش از تولدش از بین ببرند و نابود سازند.

«فَأَثَقَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ (ص) بَعْدَ اللَّيْلِيَّ وَ اللَّيْلِ وَ بَعْدَ أَنْ مَنِيَّ بِيَهُمُ الرَّجَالِ وَ ذُؤْبَانَ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَوْ نَجَمَ قَوْمُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَتْ فَاعْرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَذَفَّ آخَاهُ فِي لَهْوَاتِهَا».

این وضع زندگیتان بود تا این که خداوند شما را به محمد (ص) و به واسطه‌ی رسولش، بعد از تحمل چه رنج‌هایی نجات داد و این پراکندگی‌تان ادامه داشت تا این که حضرت با جنگاوران زیادی درگیر و با گرگ‌های عرب روبه‌رو و با سرکش‌هایی از یهود و نصارا برخورد کردند. هر کدام از اینها در هر زمان، که آتشی به پا کردند، خداوند آن را خاموش ساخت و هر زمان شاخی بیرون آوردند و قدرتی نشان دادند و یا دهانی باز کردند و فریادی زدند؛ محمد، علی - برادرش را - در دهان آنها انداخت و در برابر آنها نشاند و با آنها درگیر کرد.

خصوصیات علی (ع)

سپس فاطمه (س) از خصوصیات همسرش می‌گوید:

«فَلَا يَنْكِفِي حَتَّى يَطَّأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمِصِهِ وَ يُخَمِدَ لَهَبَهَا بِسِنِّهِ»

محمد (ص)، علی (ع) را در آن زبانه‌های آتش و گرفتاری‌های فتنه می‌انداخت

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۱۹۲

۲- تطهیر با جاری قرآن، سوره‌ی فیل تألیف استاد

۱- اشاره به خطبه‌ی ۱۹۲ (قاصعه) - نهج البلاغه صبحی صالحی

و علی (ع) بر نمی‌گشت، مگر وقتی که کار را تمام کرده باشد.

«مَكَدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ»، آن هم با کدّ و رنج.

«سَبِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُشْمِرًا»، دامن بالا کشیده و کار می‌کرد و قدم بر می‌داشت؛ «نَاصِحًا»، دلسوز است. «مُجِدًّا كَادِحًا» عرق می‌ریزد. «لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ»؛^۱ ملامت‌ها و سرزنش‌ها از هر کس که باشد خواه از فرزند و پدر و مادر و خواه از دوستان، او را گرفتار نمی‌کند و ذلّت و ملامت در راه خدا را عزّت و افتخار می‌داند.

خوب دقت کنید که در این فرازها، مشکلات اساسی ما مطرح می‌شود. به خاطر ملامت زن و فرزند از تکلیف چشم می‌پوشیم. به خاطر اینکه دیگران از ما رنجیده نشوند از تکالیف چشم می‌پوشیم.

بعضی از دوستان به من اعتراض می‌کردند که شما باعث می‌شوید فالانی از زندگی‌اش فاصله بگیرد. گفتم مگر آدمی فقط برای یک نفر خلق شده و تنها باید یک امر و یا یک تکلیف را انجام دهد و از صبح تا شب یک عمر را فقط با یک نفر سر کند؟! پس اولویت‌ها کجا می‌روند؟ کسانی که به وجود او محتاج‌ترند، چه می‌شوند؟ هزار تکلیف در کار است و نمی‌شود به خاطر یکی از دیگری چشم پوشید. کدّ و رنجی نداشته‌ایم و کوشش و تلاشی را نخواسته‌ایم. گاهی پدرم به من می‌گفت برو خانه‌ی عمّه خانم و بگو فلان کار را انجام دهد. من که با پسر عمّه‌ام دعوا و کتک کاری کرده بودم و نمی‌خواستم متّ کسی

۱- اشاره به آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی مائده

کنم، می‌رفتم و یواش و آهسته در می‌زدم و بر می‌گشتم، می‌گفتم نیستند. کوشش نمی‌کردم؛ که نفسانیت‌های ما باعث می‌شود در راه خدا و برای او رنجی را متحمّل نشویم.

من در رابطه با حرکت حضرت ابراهیم، نسبت به ذبح اسماعیل تأملی داشته‌ام که چطور وقتی تیغ پس از چند بار سعی، گلوی اسماعیل را نبرید، حضرت تیغ را به زمین زدند. اگر این حرکت شکل نمی‌گرفت و ایشان خوشحال می‌شدند، کم آورده و باخته بودند.

این علی (ع) بود که با کفایت می‌رفت و بر می‌گشت و این هم خصوصیات او و این هم شما که در رفاه و راحتی بودید: «وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَإِدْعُونَ فَاكِهِونَ آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ وَتَتَوَكَّفُونَ الْآخْبَارَ».

خوش بودید و خداحافظی کرده بودید و این‌طور نبود که در امن و راحتی‌تان هم به فکر راحتی و آسایش دیگران باشید. نه، برنامه‌ریزی می‌کردید که چطور علی (ع) را خانه‌نشین کنید. خبرها را دانه دانه بررسی می‌کردید که چه کسی از مدینه بیرون می‌آید و چه خبری دارد؟ حتی اگر رسول (ص) گفته بود که: «انْفُذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ»^۱ آنها و سپاه اسامه را از مدینه بیرون کنید تا مدینه برای علی (ع) خالی شود، بیرون نمی‌رفتید و اگر هم می‌رفتید، دانه دانه اخباری را که از مدینه بیرون می‌آمد، ارزیابی می‌کردید. همین که حال رسول (ص) و گرفتاری او شدیدتر و بیشتر می‌شد، بر می‌گشتید و

۱- ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۲

زمانی که رسول (ص) می‌گفتند چرا نرفتید؟ جواب می‌دادید، مشتاق دیدار شما بودیم!

آری این رفاه و راحتی شما بود که نشسته بودید و نقشه می‌کشیدید.

«وَتَنَكِّصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَتَفْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ»؛ و هنگام فرار و نشیب‌ها و درگیری و قتال بر می‌گشتید و فرار می‌کردید.

یکی از اساتید و بزرگان می‌گفت بعضی از اصحاب^۱ در جنگ‌هایی که طی ۲۴ سال اتفاق افتاد حتی یک نفر را هم نکشته است. ابن ابی‌الحدید در یک مورد می‌گوید فلان صحابی، فلانی را کشته، اما بعد وقتی می‌خواهد مجموعه‌ی مقتولین را بشمارد، قاتلش را شخص دیگری معرفی می‌کند. و این دروغ هم زود مشخص می‌شود. حتی یک نفر را هم نکشتند و دست به هیچ خونی نزدند و با هیچ کس درگیر نشدند و نیروها را برای روزهای بعد نگه داشتند.

تحولات بعد از رحلت رسول (ص)

«فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَىٰ أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكَةُ^۲ النَّفَاقِ».

پس زمانی که خداوند، رسولش را در جوار خود قرار داد، در این هنگام

خارهای نفاق در شما آشکار شد.

«وَسَمَلَ جِلْبَابُ^۱ الدِّينِ»؛ و لباس دین کهنه شد.

حضرت می‌فرمایند: این لباس دینی که بر تن کرده بودید، کهنه شد و این

پوشش کنار رفت و دریده شد و دیگر احتیاجی به پوشش نداشتید.

تعبیرها خیلی دقیق است دین در وجود تو ننشسته که لباس و پوشش تو

بوده. تعبیری است در سوره‌ی نصر که: «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا».^۲ گاهی ما

در دین داخل می‌شویم و گاهی دین در ما جای می‌گیرد، این دو با هم

متفاوتند.

«يَدْخُلُونَ»، این را می‌رساند که اینها در دین داخل شده‌اند و هنوز دین در

وجود آنها ننشسته و قرار و پا نگرفته.

زیبایی‌های کلام حضرت را ببینید که به چه راحتی از چه نکته‌های دقیقی

یاد می‌کنند که شما کنار کشیدید و اخبار را می‌گرفتید و برای ما، با آن رفاه و

راحتی که داشتید، برنامه می‌ریختید تا این که خداوند رسولش را برد و خارهای

نفاق در شما آشکار و پوششی که از دین داشتید، کهنه شد.

«وَنَطَقَ كَاظِمُ^۱ الْغَاوِينَ»؛ و آن گمراهی که، کظم غیظ می‌نمود و با حلم

برخورد می‌کرد و نفرت و غضبش را نهفته و پنهان می‌ساخت، زبان باز کرد و

توانست حرف‌هایش را بزند.

۱ - جلیباب: به لباس می‌گویند؛ لباسی که تو را می‌پوشاند، لباسی است که روی همه‌ی لباس‌ها می‌پوشی.

۲ - نصر، ۲

۱ - منظور عمر بن خطاب است

۲ - حسیکه: به خاری می‌گویند که چند پهلوست و از هر طرفش سر دارد، کاکتوس نیست.

«وَتَبَعَ خَامِلٌ الْأَقْلِينَ»؛ و آنهایی که بی‌نام و نشان بودند و اسم و رسمی در تاریخ نداشتند و بعدها همه‌ی اسم و رسم‌ها را بردند، اینها جوشیدند و سر برآوردند.

«وَهَدَرَ فَنَيْقُ الْمُبْطِلِينَ»؛ و فریاد آنهایی که تبهکار بودند و به دنبال تباهی بودند، گسترده و پخش گردید.

حضرت می‌فرماید: این صدا و فریاد در همه جا پخش شد و آن کرامت و قدسیّت باعث شد که بر او نشورند. «فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ»؛ سپس این فریاد گسترده، در تمامی عرصه‌های زندگی شما حضور پیدا کرد.

گام‌های شیطان

با وجود این زمینه‌ها در شما و حضور و ظهور این فریاد گسترده در تمامی عرصه‌ها، در این مرحله: «وَاطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزِهِ»؛ شیطان سرش را از پناهگاهش بیرون آورد و پنجره‌اش را باز کرد.

به تحلیل راحت و روانی که فاطمه (س) دارد، خوب دقت کنید؛ مثل اینکه اصلاً رنجی را ندیده است و هنوز ضربه‌ای نخورده و بین در و دیوار نمانده. مثل اینکه رسول (ص) را از دست نداده، این قدر راحت و دقیق، تمامی مراحل را

۱- فنایق: به شتری می‌گویند که به حد کرامت و قدسیّت رسیده باشد. رهایش می‌کنند و بر آن سوار نمی‌شوند و به آن اهانت نمی‌کنند. در هر حوزه‌ای جولان می‌دهد و هر فریادی را هم می‌زند.

قدم به قدم روشن و از آنها گفت‌وگو می‌کند.

چگونه شیطان پنجره‌اش را باز می‌کند بعد سبک و سنگینتان می‌کند تا روزنه‌ای پیدا کند. «هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ»؛ صدایتان زد، دید جواب می‌دهید و زود به حرف‌هایش پاسخ می‌دهید.

«وَلِلْعَرَّةِ فِيهِ مَلَأَحْطِينَ»؛ با اینکه می‌دانید فریب می‌دهد و گول می‌زند و مغرور می‌کند، ولی چشم نمی‌پوشید. نگاه می‌کنید. با اینکه می‌دانید بساط، بساط بازی است، باز توجه می‌کنید و برای مغرور شدن و فریب خوردن، هنوز در او نظاره‌گرید.

این گام اوّل است که صداتان بزند و جواب دهید و توجهتان را جلب کند. «ثُمَّ آسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا»؛ مرحله‌ی بعد، این است که شما را دعوت به بلند شدن و برخاستن می‌کند. می‌بیند خیلی راحت و رام بلند می‌شوید و سنگینی ندارید. این در حالی است که علی (ع) می‌نالد از اینکه چگونه صدایتان زدم و شما با تمامی سنگینی‌تان به زمین چسبیده بودید.

«وَاحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا»؛ داغتان کرد و در شما دمید، دید برافروخته می‌شوید و خیلی راحت غضب می‌کنید.

و نتیجه‌ی این دمیدن و برافروخته شدن این است که:

«فَوَسَّطْتُمْ غَيْرَ اِبْلِكُمْ وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ»؛ شما غیر از مال خودتان را

علامت گذاردید و مال خود دانستید و آنچه را که مالک نبودید، عهده‌دار شدید

و برداشتید و در غیر آبشخورهایتان وارد شدید.

ضالالت قدر

این نکته را همین جا بگوییم، آنچه باعث می‌شود آدمی با تمامی یافته‌هایش و با تمامی یقینی که دارد، به انحراف کشانده شود و به عقب بازگردد، با آنکه گرمی نفس اولیای خدا را حس کرده و با آنکه علی (ع) را بر دوش رسول (ص) مشاهده نموده، این نکته است که به کفایت انسانی خود واثق است و تسلیم نیست و سلمی ندارد و این همه برخاسته از این است که قدر؛ یعنی اندازه و ارزش و برنامه ریزی‌اش را گم کرده و این‌جاست که از دست خواهد رفت.

آنجا که تو، نه اندازه‌هایت را فهمیدی و نه ارزش‌هایت را پیدا کردی و نه برنامه‌هایت را مشخص کردی، از دست رفته‌ای و در ضلال و سردرگمی هستی. و اینجاست که هر صدایی تو را می‌برد و در هر بساطی چشم می‌دوزی که مبدا چیزی را از دست بدهی و اینجاست که تو به هر دعوتی جواب می‌دهی و خیلی راحت گام بر می‌داری و ثقل و سنگینی هم نخواهی داشت و در برابر هر دمیدن و تحریکی، برافروخته و غضبناک می‌شوی و آنچه را که برای تو و در حوزه‌ی تو نبوده، عهده‌دار و مالک می‌شوی.

این در حالی است که هنوز پیمان‌ها خشک نشده‌اند و عهود، قریب و نزدیکند و هنوز پای علی (ع) از دوش رسول (ص) پایین نیامده و هنوز زخم و

جراحت باز است و بهبود نیافته و هنوز هم رسول گرامی به خاک سپرده نشده.

و این همه در ناله‌ی فاطمه (س) تجلی یافته است که می‌گوید:

«هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ وَالْكَلِمُ رَحِيبٌ وَالْجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ».

فتنه و انحراف

این همه شتاب و عجله به خاطر این است که نکند جریان نوپای اسلام رو به سمت و سوی دیگری بگذارد و گرفتار فتنه شود و جواب این هم واضح است که با فتنه، فتنه را از بین نمی‌برند و با انحراف نمی‌شود جلوی انحراف را گرفت و با تخفیف در اهداف نمی‌شود جمعیت اسلامی را حفظ کرد. مگر می‌شود تو از هدف‌هایت چشم‌پوشی و از آنها تخفیف دهی تا بتوانی با کسرا و قیصر درگیر شوی؟!

این نکته را هم بگوییم که دین جز با پای خودش به هیچ مقصدی نمی‌رسد. دین مقصد دارد، پا دارد، راه دارد. نمی‌شود دین را بر یک فلسفه‌ی دیگر و بر یک عرفان و یا یک نظام جمعی دیگر مبتنی کرد و کارها را حل و فصل نمود و تازه عنوان هم به آن داد و گفت برای جلوگیری از فتنه و از دست دادن نیروها.

«إِيتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ إِلَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ

بِالْكَافِرِينَ»؛ گفتید به خاطر جلوگیری از فتنه این کار را انجام دادیم، در حالی که همین کار، عین سقوط در فتنه و انحراف است.

تو می خواهی فردا اتفاقی نیفتد امروز این حادثه را به وجود می آوری. پس چه فرقی کرد؟

شخصی می گفت: می خواهم بچه ام با دیگران مشروب نخورد. خودش مشروب خواری می کرد. از شما چه پنهان، رقیبش هم دخترش بود.

«فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ وَكَيْفَ بِكُمْ»؛ چطور می شود جلوی فتنه را گرفت؟ این از شما دور است که خود فتنه اید و چگونه می شود با شما از فتنه جلوگیری کرد؟ «وَإِنِّي تُؤْفِكُونَ وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ، أَمْوَرُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَاعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَزَوَاجِرُهُ لَاحِيَةٌ وَأَوَامِرُهُ وَأُضْحَةٌ»؛ کتاب خدا بین شماست. هم موضوعاتش مشخص است و هم حکم و برنامه هایش معین. هم علامت ها و آیاتش باهر و روشن است و هم امر و نهییش واضح و آشکار. و آنجا که بخواهید به این آیه و علامت توجه نکنید، ضربه هایش را می خورید و زجر و منعی را می بینید.

«وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ». این قرآن است که می گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، «إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ». ^۳ پس دنبال چه چیزی هستید و جلوی فتنه را با چه چیزی می خواهید بگیرید؟ یعنی از رسول دلسوز ترید؟!

«أَرَغَبْتُمْ عَنْهُ تَرِيدُونَ أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ بِسَبِّ اللَّظَالِمِينَ بَدَلًا^۱ وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۲.

مشکل اساسی در اصل پذیرش اسلام است. بحث این نیست که برای حفظ اسلام می خواهند جلوی فتنه را بگیرند، خیر، در اصل اسلام آنها مشکل به وجود آمده. و این هم از آنجا نشأت می گیرد که به دنیا رو آوردند، به غنائم رو آوردند. و به فتوحات و بسط و توسعه ی طولی و عرضی جامعه رو آوردند. اینجاست که در برابر چنین جامعه ای، اگر کسی می خواهد فتنه را کنترل کند، باید از زهد و از همت آدمی گفت و گو کند. باید اندازه های وجودی اش را نشان دهد تا ارزش هایش را ببیند و دنیا در چشمش کوچک و حقیر شود.

باید نوری باشد تا انسان را از این ضلال و سردرگمی و تاریکی و فتنه بیرون آورد و الا با تاریکی و فتنه که نمی شود مشکلی را حل کرد. تا نوری بر خودشان و بر اهدافشان و بر راه و کارشان نتابد، خواه ناخواه دستبرد دیگران را خواهند دید و دسترنج خودشان را برای دهانشان هم حفظ نخواهند کرد که: «جِنَاةٌ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِبَغَيْرِ أَفْوَاهِهِمْ»^۳.

«ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثًا أَنْ تَسْكُنَ نَفْرُثُهَا وَ يَسْلَسَ قِيَادُهَا»؛ این شتر خلافتی بود که شما داغش کرده بودید و علامت مالکیت خودتان را بر آن نهاده بودید، مقداری صبر کردید تا آرام شود و از نفور و سرکشی دست بردارد تا اینکه راحت

۱- کهف، ۵۰

۲- آل عمران، ۸۵

۳- نهج البلاغه ی صبحی صالح، خ ۲۳۲

۱- نساء، ۵۹

۲- توبه، ۱۱۹

۳- مانده، ۶۷

زمامش را به شما دهد.

وقتی که به این حکومت و خلافتی که غاصب آن بودید، مسلط شدید، به اندازه‌ای صبر کردید تا اوضاع آرام گردد و نفور و سرکشی‌ها بخوابد.

«ثُمَّ أَخَذَكُمْ ثُورُونَ وَقَدَّتْهَا وَتُهَيَّبُونَ جَمْرَتَهَا»؛ سپس بعد از اینکه بر این شتر سوار شدید، شروع کردید به آتش افروختن و بهره برداری کردن. و نقشه‌ها و هدف‌های گذشته‌ی تان را که در هنگام رفاه و عیش و فرار از جنگ‌ها و کناره‌گیری‌ها، آماده کرده بودید، آن هنگام که بنا داشتید که خونی نریزید و خشمی را بر نینگیزید و دلی را با خود درگیر نکنید، ولی بی‌کار هم ننشسته بودید. آن هدف‌ها و نقشه‌ها را عملی ساختید و از این فتنه‌ی به پا شده توسط خودتان، بهره‌ها جستید.

«تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعَوِيِّ وَاطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَاهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الْأَصْفِيِّ»؛ اینجا بود که به تمامی فرمان‌های شیطان گوش سپردید و نور دین خدا را خاموش ساختید و سنت نبوی را کنار گذاشتید.

«تَشْرَبُونَ حَسَوًا فِي أَرْبَعَاءٍ»^۲.

در این فتنه‌گری‌ها، طالب چیز دیگری بودید، در حالی که چیز دیگری را نشان می‌دادید، این را (حکومت) نوش جان می‌کردید.

۱ - نسخه‌ی بدل (تسرون).

۲ - حَسَوٌ: خوراکی است که از گوشت و آب تهیه می‌شود. و یا خوراکی که از آرد و آب بدست می‌آید.

رَعْوَةٌ: خوراکی است که از شیر بدست می‌آید و سرشیرهایی است که از شیر می‌گیرند

این کلام مَثَل برای کسانی است که کاری را انجام می‌دهند و در انجام آن، هدف دیگری دارند و رو به سمت دیگری می‌گذارند و چیز دیگری را می‌خواهند. شما به عنوان جلوگیری از فتنه، کاری کردید و حکومت را به دست گرفتید، در حالی که خود طالب آن بودید و در حقیقت در فتنه ساقط شده بودید. و چیزی را با نام چیز دیگری می‌نوشتید و می‌بردید.

کنترل اهل بیت (ص)

«وَتَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ فِي الْخَمْرَةِ وَالضَّرَاءِ»^۱. بعد هم می‌آمدید و نشان می‌دادید که به رسول (ص) محبت دارید و همراه او هستید، ولی بستگان او را در نهفته‌های راه، کنترل می‌کردید و از دور مواظب آنها بودید.

تعبیرهای حضرت خیلی دقیق است، می‌گوید: دنبال فرزندان و اهل بیت پیامبر (ص) راه می‌افتادید و آنها را کنترل می‌کردید. حتی علی (ع) را در نماز تحت نظر داشتید. امکانات مالی او را گرفتید. دشمنانش را بر سر کار آوردید. دوستانش را یا کنار زدید و یا کشتید و بدعت‌ها را در جامعه گذاشتید. این‌ها از اساسی‌ترین کارهایی بود که انجام دادید؛ چون جامعه‌ای که بدی‌ها و پستی‌ها و بدعت‌ها در آن شکل گرفت، حاکم عادل را تحمل نمی‌کند. همانطور که جامعه‌ی عادل و سالم، حاکم ظالم را تحمل نمی‌کند. و اینجاست که وقتی با

۱ - خَمْرَةٌ: به راه‌هایی می‌گویند که پر پیچ و خم و پنهان است. و یا به جایی می‌گویند که پُر درخت باشد.

ضَرَاءٌ: به جنگل و جایی که پُر از درخت است می‌گویند.

بدعت و ظلم و ستم، زمینه‌سازی نمودید، دیگر راهی و جایی برای حکومت علی^(ع) باقی نماند.

می‌بینیم فردا کسانی در برابر علی^(ع) قرار می‌گیرند که تا دیروز همراه او بودند. کسانی که حتی با پدر زن خودشان هم بیعت نکردند و در کنار علی^(ع) بودند، فردا در برابر او ایستادند و جنگ جمل را به راه انداختند. این مجموعه‌ی طرح و برنامه‌ی شما بود و ما هم در این مجموعه صبر می‌کردیم؛ که:

«وَنَصِيرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَىٰ وَوَحْزِ السِّنَانِ فِي الْحَشَا».

ما، بر تیغ‌های تیز شما و بر حرکت نیزه‌ها در درون و دل‌هایمان، صبر می‌کردیم و بر ضربه‌های سنگین شما که گویا در درون کسی آنها را به حرکت در آورده باشد، صبوری و استقامت می‌نمودیم.

فقه فاطمه (س)

«وَأَنْتُمْ أَلَا نَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا»؛ و شما بعد از این همه کنترل و مواظبت و گرفتن مجموعه‌ی امکانات ما، حال می‌گویید ارثی هم ندارید!

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ...؟». این فقه فاطمه (س) است که به ابوبکر می‌گوید: چطور می‌گویی که ما ارثی نداریم و از رسول (ص) ارث نمی‌بریم، ولی شما از پدران‌تان ارث می‌برید؟! و چطور تو می‌گویی که رسول الله فرموده: انبیاء ارثی نمی‌گذارند، در حالی که این قرآن است که می‌گوید: «إِذْ يَقُولُ وَوَرِثَ

سُلَيْمَانُ دَاوُدَا وَقَالَ فِيمَا أَقْتَصَّ مِنْ خَيْرِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ...^۲؛ سلیمان از پدرش داود ارث برده و زکریای نبی برای یحیی ارث گذاشته.

«أَوْلَسْتَ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟»؛ آیا ما مسلمان نیستیم و کفر مانع ارث ماست؟!

«أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَأَبْنِ عَمِّي؟»؛ و یا این آیات مربوط به رسول (ص) نیست و تخصیص خورده و یا شما چیز دیگری را می‌خواهید؟!

«فَدُونُكَهَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ^۳ وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ وَ لِكُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ^۴ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ^۵». بیا این شتری را که زمامش را بستی و رحل و کجاوه‌اش را محکم نگهداشتی، بردار. و در حالی که دهانه و رحلش بر اوست، در دست تو باشد؛ که آماده‌ی سواری است و تو را در روز رستاخیز و حشر ملاقات خواهد کرد. پس حاکم و قاضی خداست و زعیم ما محمد (ص) است و وعده‌گاه ما قیامت. و خدا خوب قاضی و حکمی است و محمد (ص) خوب زعیمی و قیامت خوب

۱- نمل، ۱۶

۲- مریم، ۵ و ۶

۳- جاثیه، ۲۷

۴- انعام، ۶۶

۵- زمر، ۴۰

و عده گاهی است.

عوامل اعراض از رسول (ص)

سؤال اساسی این است که چطور کسانی که محبت رسول (ص) را در دل داشتند و از او اطاعت می نمودند، با او درگیر شدند و به او پشت کردند؟ آنچه مهم است، تحلیل این سؤال است که توصیف قضایا و وقایعی که اتفاق افتاده، تنها کفایت نمی کند و جوابگو نخواهد بود.

دو عامل اساسی وجود دارد که آدمی را حتی در برابر خدای مهربان به لجاجت و عناد می کشاند. در قرآن آمده:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»^۱. ظلم و علو دو عامل اساسی هستند. تجاوزگری و برتری طلبی و قدرت طلبی از عواملی هستند که باعث می شود تو حتی با یقینی که داری، منکر شوی و با رسول (ص) درگیر و به او پشت کنی و نه با رسول (ص) که حتی در مقابل خدای مهربان قد علم کنی و با او درگیر شوی.

«تَلَك الدَّارُ الْآخِرَةُ تَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا»^۲
بهره مند شدن و رسیدن به دار الآخرة برای کسانی است که حتی اراده‌ی علو و برتری طلبی و فساد در زمین را نداشته اند.

بزرگی می گفت، یک کبر در شیطان و یک حرص در آدم و یک بخل در پسر او که بعدها تبدیل به حسادت گشت و یک شتاب در یونس و یک توجه به غیر در یوسف، همه‌ی آنها را زمین زد و مبتلا کرد؛ ما که همه را یکجا داریم چه کنیم؟ زبیری که تا دیروز با علی (ع) بوده، از او جدا شده. منی که تا دیروز با تو بودم و از تو می پذیرفتم، با اولین تندی با تو درگیر می شوم. نفرت و دشمنی می آید. یک کبر، یک عصبیت، یک قدرت و یک عزت را خواستن، کافی است برای اینکه درگیری ایجاد کند. و کافی است، پدری را با فرزندش درگیر نماید و چشم فرزندش را درآورد.

شوخی نیست، آدمی به خاطر کمترین چیزها از بزرگترین آگاهی هایش دست شسته و چشم پوشیده است. همین که رسول (ص) به من اعتنا نکرد و یا مثلاً دخترش را به من نداد و یا پیش من نشست و بر من وارد نشد، - چنانچه وقتی حضرت رسول (ص) وارد مدینه شدند، همین دعوایها و درگیریها بود - همین برای انحطاط و سقوط، کافی است. خدا شاهد است بین ما و کشتن اولیای خدا هیچ حائلی نیست. خیال می کنید، آنان که حسین فاطمه را کشتند و حتی به بدن تکه تکه شده‌ی او هم رحم نکردند و آن را زیر سم ستوران قرار دادند، چه کسانی بودند؟ صحابی و در رکاب و همراه رسول (ص) بودند و نفس گرم او را احساس و کلام حضرت را در مورد حسین شنیده بودند که می گفت:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۱.

۱- ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۲۷

۱- نحل، ۱۴

۲- قصص، ۸۳

ما خیال می‌کنیم برای کفر و عناد و لجاج و درگیری با خدا و ایستادن در مقابل رسول او، یک ادله‌ی سنگینی لازم است. خیر، همین‌ها کافی است. انحطاط و سقوط طبیعی است، پرواز دلیل می‌خواهد.

اگر تو ریشه نداشته باشی و در زمین، محکم ننشسته باشی و فلاح و رویشی را نداشته باشی، رفعتی را پیدا نخواهی کرد و قلّه‌ای را فتح نخواهی نمود.

در تاریخ آمده: یکی از نواب اربعه در حال احتضار بود. دور و بر او را عده‌ای از بزرگان گرفته و بر فراش و بستر او نشسته بودند. در میان ایشان بزرگی از قمیین، بالای سر او نشسته بود و بقیه هم دور تا دور بستر را گرفته بودند. در پایین پا، دم در نیز شخصی نشسته بود. همه خیال می‌کردند که زمامدار و نایب بعدی این بزرگ قمی است. نایب در حال احتضار، چشم خود را باز می‌کند و نامه‌ای را از حضرت بیرون می‌آورد که در آن، خطاب به آن بزرگ نوشته شده بود، تو خواهی آمد و ما فلانی را به نیابت منصوب نموده‌ایم. این فلانی همان شخصی بوده که پایین پا، دم در، نشسته بود. می‌گویند، این بزرگ قمی بلند شد و او را بوسید و در جای خود نشاند.^۱ دیگر نمی‌گوید که استحقاق داشته یا نداشته، این‌چنین در مقابل خواسته‌ی ولی خود تسلیم و سر بزیر است و بر نفسانیت و غرورش مسلط و پیروز.

به یکی از دوستان می‌گفتم، ما غرورمان را روی شانه‌هایمان گذاشته‌ایم.

این بار سنگینی است. کمرمان را خم می‌کند و می‌شکند. ای کاش زیر پایمان می‌گذاشتیم و بالا می‌رفتیم؛ که حجم سنگین غرور اگر زیر پا قرار می‌گرفت، برای آدمی، رفعتی را می‌آورد و او را به خیلی جاها می‌رساند.

ریشه‌ها

و این همه و آن دو عامل اساسی، که ظلم و علو آدمی بود. ریشه در ضلال و سر درگمی و نشناختن قدر - اندازه و ارزش و برنامه‌ریزی - آدمی دارد. وقتی آدم، اندازه‌های خود را شناخت و به کرامت و ارزش انسانی خود واقف نگشت، به دنیا قانع می‌شود و خودش را به مفت می‌فروشد، که:

«لَيْسَ الْمَتَجِرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنَّا»^۱

همّت‌هایش محدود می‌شود و به هر سمت و سویی می‌رود و برنامه و هدفی را نخواهد داشت و اینجاست که سر در گم می‌ماند و در تاریکی و ظلمت قرار خواهد گرفت. و ظلمت‌ها هم متفاوتند؛ که ظلمت نفس و خلق و دنیا و شیطان را داریم. نفسانیت و شهوات آدمی و جلوه‌ها و زینت‌های دنیا و حرف‌های خلق و وسوسه‌های شیطان، از ظلمت‌های اساسی اوست.

ضلال و سردرگمی

کسی که در این ظلمت و تاریکی و ضلال مبین^۲ و آشکار و گم‌شدگی و

۱- عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، ص ۴۰۴

۲- آل عمران، ۱۶۴

سردرگمی قرار گرفت، هم راهش و هم سعی اش را گم می‌کند و از دست می‌دهد؛ که: «ضَلُّوا السَّبِيلَ»^۱ و «ضَلَّ سَعْيُهُمْ»^۲ حاکی از این معناست. مقاصد و اهدافش را گم می‌کند و از دست خواهد داد؛ که ضلال، گم شدن آدمی است. من که نفهمیدم که هستم و کجا هستم، طبیعتاً سعی‌ام در ضلال است، حرفم در ضلال است، هدفم در ضلال است و خواسته‌هایم گنگ است.

گفته بود هر کس با من مخالفت کند، حرامزاده است. پرسیدند چطور؟! گفت چون من سیّد هستم و عیب دیگری هم که ندارم، هر کس با من مخالفت کند در حقیقت با پیامبر (ص) مخالفت کرده و درگیر شده، پس حرامزاده است.

راستی آدم این قدر خالص است؟! تا این خلوص مشهود و معلوم او باعث شود، منکرش را جاهد و کافر و حرامزاده خطاب کند؟! این چیزها، یک حبّ نفس عظیمی را می‌طلبد، تا آدمی را این چنین کور و کر کند.

تعبیری است که در قرآن وارد شده، می‌گوید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ»^۳.

مرحله‌ی اول شهوت است. مرحله‌ی بعدی محبت به این شهوت و خواسته است و مرحله‌ی سوّم و بالاتر زینت و توجیه این محبت است.

گاهی آدم شهوت را می‌فهمد و نمی‌خواهد دنبالش برود و محبتی نسبت به آن ندارد. ولی در مرحله‌ی دیگر همین شهوات محبوب می‌شوند. حبّ به

آنها در دل انسان می‌آید. مرحله‌ی بالاتر اینکه این محبت به شهوت برای آدمی زینت می‌شود و آن را توجیه و تفسیر می‌کند.

چشم پوشی

حضرت فاطمه (س) در ادامه‌ی خطبه‌ی خود، رو به سمت انصار می‌کنند و می‌گویند:

«يَا مَعْشَرَ الْفِئْتِيَّةِ وَ أَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْإِسْلَامِ». حضرت به سه خصوصیت انصار اشاره می‌کنند. انصار کسانی بودند که فتوت و جوانمردی داشتند. فتوت با مروّت تفاوت دارد. مروّت و مرادنگی یک عنوان است و فتوت و جوانمردی عنوانی دیگر. و مردانگی قوی‌تر و مرحله‌ی بالاتری است.

اینها عَضَد و بازو بودند، کار می‌کردند.

اینها حَضَنَه و نگهبانان دین و اسلام بودند.

در روایت است که وقتی رسول خدا انصار و مهاجرین را با هم برادر نمود، یکی از انصار آمد و به برادر مهاجرش گفت: من چند زن دارم و تو تنهایی، هر کدام را می‌خواهی، من رها می‌کنم و تو او را بگیر و مقداری هم، مال و اموال دارم، نصفش برای تو.

انصار این چنین یاوران و جوانمردهایی بودند. فتوت داشتند. جمع جوانمردهایی بودند که از علی (ع) عقب ماندند و کم آوردند. انصاری که تا دیروز آنطور برخورد می‌کردند، امروز همان فتاهای عالم و همان بازوان و نگهبانان

۱- فرقان، ۱۷

۲- کهف، ۱۰۳ و ۱۰۴

۳- آل عمران، ۱۴

دین، از علی (ع) عقب افتادند و این چنین عمل می‌کنند. حال ما چه طور می‌خواهیم به علی (ع) برسیم؟! مایی که نه فتوت و نه مروّتی داشته‌ایم. مایی که نه بازو که بار اولیای خدا بوده‌ایم. مایی که هنوز تمرین نداشته‌ایم و این تن خشکمان را ورزش نداده‌ایم. با این بار و بندیلی که به خود بسته‌ایم چه می‌خواهیم بکنیم و تا کجا می‌خواهیم برویم؟

مهمّ تطبیق کلام حضرت بر خودمان است که آنچه آدمی را بیدار می‌کند و ذکر اوست، در همین مطابقت‌ها و مقایسه‌هاست تا در لحظه‌های درگیری و گرفتاری از دعوت اولیای خدا چشم نیپوشد و سدّ راه و باری بر دوش آنها نباشد.

حضرت به جمعیت انصار، آن هم با این خصوصیات اشاره می‌کنند و می‌گویند: «مَا هَذِهِ الْعَمِيْرَةُ فِي حَقِّي وَالسُّنَّةِ عَنِّي؟»؛ چه شده که از حق من چشم می‌پوشید؟ و از این همه ظلم و ستمی که بر من می‌رود، چشم بسته‌اید و خودتان را به خواب زده‌اید؟!

عامل این کوری از دعوت و چشم پوشی از اصرار فاطمه (س) و بی‌تفاوتی و عذر تراشی و توقف و کوتاهی در برابر حقّ او چیست؟ آیا این انحطاط و سقوط طبیعی نیست؟ آیا عامل این همه، چیزی جز این است که اینها به کفایت انسانی خود واثقند و ولیّ خدا را نه ضروری می‌دانند و نه لازم؟

آیا آنها که از بصیرت هاشان چشم پوشیده و از عشق و شیدایی سابقشان دست شسته‌اند، عشق جدید و محبّت تازه‌ای در دل آنها جلوه نکرده است و

مشکشان سوراخ نشده است؟!

چه بگویم از این همه ضلال و سردرگمی، که حتی آنهایی که همراه موسی، صدای خدا را در طور شنیده بودند و با او بیعت کرده بودند، گوساله پرستیدند.^۱

چه بگویم از این همه ظلم و علوّ، که حتی فتاهای عالم و آنهایی که صدای رسول را شنیده و دست او را لمس کرده بودند و علی (ع) و فاطمه (س) را می‌شناختند، این چنین گرفتار و بی‌تفاوت ساخت.

عدم حفاظت

راستی، آدم‌ها چقدر فراموش کارند! و فاطمه (س) از این فراموشی می‌گوید: «أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَبِي يَقُولُ الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟»^۲.

به تأکیدهای حضرت خوب توجه کنید. می‌گوید: رسول خدا (ص)، پدر من، چنین می‌گفت. - این تأکیدها، دلیل بر فراموشی و انکاری است که شکل گرفته. دلیل بی‌تفاوتی آنهاست -

یکی از مراحل حفاظت و نگهداری این است که تو کسی را در ادامه‌اش، نگهداری کنی. نه اینکه او را بکشی و بسوزانی و سیلی بزنی. حفاظت از رسول (ص) به حفاظت از فاطمه (س) است. پس آنجا که تو فاطمه (س) را سیلی

۱- طه، ۸۸

۲- آیا پدرم، رسول خدا دائماً نمی‌فرمود که: «مرد در فرزندانش حفظ می‌شود؟»

زدی گویا با رسول (ص) چنین کرده‌ای؛ که: «مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِي».^۱ رضا و سخط فاطمه (س) رضا و سخط رسول (ص) است و این دو از هم جدا نمی‌شوند که پاره‌ی همدیگرند.

من برای کسانی که در دار الایتام کار می‌کردند، داستانی را تعریف کرده‌ام که به انسان می‌آموزد. گفتم در قم با جوانمردی که به قول خودش از بنی‌هندل بود، برخورد کردم. مرد با صفایی بود. یکی از همکارانش در اثر تصادف از دنیا رفت و یک زن و چند تا بچه باقی گذاشت. این جوانمرد، که اگر رفته خدا رحمتش کند و اگر هست او را ثابت قدم نگه دارد، می‌خواست کمکی به خانواده و بچه‌های دوستش بکند، فکر کرد چه کار کند که هم عزت اینها پایمال نشود و هم به امکانی رسیده باشند. بعد از هفت و اتمام مراسم، آمد و گفت که پدر شما مبلغ زیادی به من قرض داده و آبروی مرا خریده و به کسی هم نگفته و از خود سندی هم به جای نگذاشته. بیاید از من ماهیانه مبلغی را دریافت کنید تا هم من قرضم را ادا کرده باشم و هم شما به طلب خود رسیده باشید. به کسی هم نگویند تا آبروی من نریزد. بچه‌های مرحوم، نه تنها عزیز باقی ماندند که حتی خود را هم طلبکار می‌دانستند؛ که فلان فلان شده حق بابای ما را خورده.

این چنین باید آدم‌ها را در خانواده و فرزندان و در ادامه‌ی شان، محافظت

نمود. فتوت یعنی همین؛ یعنی اینکه باربرداری و خودت را هم بدهکار بدانی و منت هم بپذیری.

خدا شاهد است ما با همه‌ی ظرفیتمان حرکت نکرده‌ایم و بار خودمان را بر دوش دیگران انداخته‌ایم و خیال می‌کنیم رندی همین است، در حالی که زرنک‌های عالم جور دیگری عمل کرده‌اند و بار دیگران را نیز به دوش کشیده‌اند.

حضرت در ادامه‌ی خطبه می‌گویند: با این همه فتوت و جوانمردی ولی زود رنگ باختید. «سَرَعَانَ مَا أَحَدْتُمْ وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ»؛ خیلی زود بدعت و چیز نو آوردید و خیلی زود روغن آوردید و به بار نشستید.

فاطمه (س) می‌فرماید: «چه شده که به این زودی میوه آورده‌اید و ثمر داده‌اید؟! و این همه بدعت و حدث برای چیست؟»

«وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوَلُ وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ»؛ آنچه که من از شما می‌خواهم،

فوق توانمندی شما نیست که بر آن طاقت و قدرت دارید.

بر مطلوب من توانایی دارید؛ که جوانمرد کسی است که در نداری خود مایه

می‌گذارد.

۱- اهالة؛ به معنای روغن و چربی است. «و عجلان ذا اهالة»، ضرب المثل عربی است، به معنای وقوع و پیدایش امری قبل از فرارسیدن وقت آن. می‌گویند: شخصی بزی داشت خیلی لاغر بود، آب بینی بز هم از دماغش درآمده بود. گفتند: این چیست که از دماغش درآمده؟ گفت: روغن‌هایش است. در جوابش گفته بودند: عجلان ذا اهالة؛ یعنی این آب هم خیلی زود، روغن شده است.

ارتجاع

«اتَّقُوا لَوْنَ مَاتَ مُحَمَّدٌ (ص)؟!؟!»، حرفتان این است که رسول خدا رفت؟! مگر این طور نبود که جوانمرد کسی است که خانواده و فرزندان مرد را حفاظت و نگهداری کند؟ حال می‌گویید محمد (ص) رفت و خط او رها شده؟!

یکی از سؤالاتی که مطرح است و حضرت فاطمه زهرا (س) در همین جا با توجه به آیه‌ای که بعداً به آن استشهاد می‌کنند جواب آن را می‌دهند، این است که چطور می‌شود کسانی که در حضور و همراه رسول آن‌گونه عمل کردند، بعدها با علی (ع) و فاطمه (س) این‌گونه رفتار می‌کنند؟ حتی می‌بینیم کسانی که همراه علی (ع) چهار سال جنگیدند؛ آنهم جنگی که نه غنیمت و بهره‌ای داشت و نه فتوحاتی که جنگ برادرها بود؛ همین‌ها برای امام حسن مجتبی (ع) حتی ساعتی شمشیر نزدند.

فاصله‌ی مرگ و زندگی و حضور و غیبت، از بت‌های سنگینی است که آدمی را گرفتار کرده.

این یک حقیقتی است که من در حضور شما کاری را انجام می‌دهم، همین که می‌بینم نیستید، می‌گویم گور پدرش!...

این بت حضور و حجاب حضور، اگر دریده نشود و برداشته نشود، اخلاصی در بین نخواهد بود و آدمی کم می‌آورد.

در یک مرحله برای انسان، حضور و غیب کسی تفاوتی ندارد و تو پذیرا

هستی و مطیع. اما در مرحله‌ی دیگر نه حتی حضور و غیب او که قدرت و ضعف او هم، تفاوت و تبعیض می‌آورد. تا وقتی که جوان و نیرومند است می‌پذیری. اما همین که از پا می‌افتد، حضورش را هم به چیزی نمی‌گیری. رفته رفته کار به جایی می‌رسد که چشم می‌پوشی و در برابر رسول (ص) می‌ایستی و سر بر می‌داری و می‌گویی: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»^۱.

این ضلالی است که شکل گرفته و ظلمت و تاریکی است که بوجود آمده و این‌گونه آدمی حریم‌ها و حرمت‌ها را می‌شکند و فراموش می‌کند و اندازه‌ها و حدود را زیر پا می‌گذارد.

عظمت مصیبت رسول

شما می‌گویید محمد (ص) رسول خدا از دنیا رفته؟ «فَخَطَبُ جَلِيلٌ»، درست است. مرگ رسول خدا بزرگ است.

«إِسْتَوْسَعَ وَهْيُهُ»؛ شکاف بزرگی است. «وَأَسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ وَأَنْفَتَقَ رَتْقَهُ»؛ و دره‌ای است بسیار گسترده و باز.

«أُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ وَكُسِفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَانْتَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ وَكَادَتِ الْأَمَالُ وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ»؛ زمین از نبود حضرت تیره و تار شد و از این مصیبت وارده، خورشید و ماه، نور خود را از دست دادند و ستارگان از هم پاشیده شدند. و کوه‌ها با تمام غرورشان سر فرود آوردند و آرام شدند.

«وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ»؛ وقتی رسول خدا از دنیا رفت، حریم‌ها به هم ریخت و حرمت‌ها فراموش گشت.

«فَتِلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى...»؛ پس آنچه که از مرگ رسول خدا بدست آمده، خیلی بزرگ‌تر است. اینکه انسان حریم‌ها و حرمت‌ها را فراموش کند. اندازه‌ها و حدود را زیر پا بگذارد. این مصیبتی است عظمی...»

«أَعْلَنَ بِهَا كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ تَنَؤُهُ فِي أَفْئِيَّتِكُمْ وَ فِي مُمَسَاكُمُ وَ مُصْبِحِكُمْ»؛ این قرآن است که از این مصیبت خبر می‌دهد و شب و روز، جلوی خانه‌های شما فریاد می‌زند.

«يَهْتَفُ فِي أَفْئِيَّتِكُمْ هَتَافًا وَ صُرَاخًا وَ تِلَاوَةً...»؛ بلند هم فریاد می‌زند؛ که: «أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مِنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^۱.

اگر به گذشته‌هایتان بازگشت کنید، به چیزی ضرر نمی‌زنید، ولی اگر پایداری کنید، شکر معرفتتان را بدست آورده‌اید. شکر آن نعمت‌هایی را که بدست آورده بودید، ادا کرده‌اید.

دعوت به قتال

در فراز بعدی از خطبه، حضرت فاطمه (س) تا حدّ قتل و قتال پیش می‌رود و همین جماعت انصار و جوانمردان را به قتال و جنگ دعوت می‌کنند و

می‌گویند شما سلاح دارید، عدّه و عدّه دارید، شما همان دست‌های نیرومند را دارید، چرا نمی‌جنگید؟ چه اتفاقی افتاده؟

این که حضرت تا حدّ قتال و درگیری، تحریک می‌کنند، نشانگر چیست؟ و از چه مطلبی حکایت می‌کند؟ آیا حاکی از جهل و نادانی اینهاست؟ در حالی که در حدّ جهل توقف است و آدم نمی‌کشند! قتال معنایی ندارد! در روایت آمده که حضرت علی (ع) در جنگ صفین، پیش از شروع جنگ خیلی تعلل می‌کنند تا حدّی که بعضی از اصحاب خیال می‌کنند حضرت شک دارد و نمی‌خواهد بجنگد. اما حضرت می‌فرمایند: تأخیر من به جهت این است که حتی شده یک نفر از اینها به بیداری و روشنی و به آگاهی برسند.

پس نشان چیست؟ آیا حاکی از جهل اینهاست و یا نشانگر کفر و چشم پوشی و ارتداد و بازگشتی است که شکل گرفته؟!

آیا این دعوت به قتال و درگیری دلیل خشونت حضرت و خشونت دین و رسول و اولیای خداست یا نشان از فتنه و عقب‌گردی است که بعد از آگاهی و رسیدن به معرفت شکل گرفته است؟!

از دعوت تا قتال

آنچه می‌خواهم به آن اشاره کنم که به تازگی هم در بعضی از مجلات^۱ مطرح شده و بعدها هم از آن بیشتر خواهیم شنید، بحث خشونت است.

اینها از خشونت دین و رسول (ص) و اولیای او می‌گویند که چرا آدم‌ها را با هم درگیر کردند و جنگ نمودند؟ و حرکت ابا عبدالله را زیر سؤال می‌برند و می‌خواهند همه چیز را به مصالحه و گفت‌وگو ختم کنند.

این نکته را همین جا بگویم که قتال و درگیری بعد از تبیین است. بعد از صف است، بعد از این دو مرحله است. آنجا که تو، به آدم‌ها فرصت دادی و برای آنها زمینه را فراهم کردی تا بشنوند و انتخاب کنند و آنجا که تو آنها را هدایت کردی و ارشاد نمودی و از جهلشان بیرون آوردی و با آنها انس گرفتی و از تمامی هستی‌ات مایه گذاشتی و آنجا که آنها از تو پذیرفتند و با تو پیمان بستند ولی با دشمن تو جمع شدند و حرمت‌ها را شکستند و پیمان‌ها را زیر پا گذاشتند. حال اگر با آنها درگیر شوی و بجنگی، آیا خشونت کرده‌ای؟!

خشونت آنجایی است که تو به آدم‌ها فرصت ندهی تا بشنوند و انتخاب کنند، جایی است که آنها را بیدار و روشن و آگاه نساخته باشی و جایی است که آنها را به جایگاه امن‌شان نرسانده باشی و اقدام کرده باشی و درگیر شده باشی که قرآن می‌گوید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ، فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ»^۱.

اما زمانی که تو فرصت دادی و تفهیم و تفهیم شکل گرفت و بیانات را برای آنها بازگو کردی و فهمیدند و پذیرفتند و با تمام یافته‌هایشان زیر بار نرفتند و انکار کردند. اینجا است که صفوف و جبهه‌بندی‌ها تشکیل می‌شود و حق از

باطل و اسلام از کفر جدا می‌شود و تا حدّ درگیری و قتال پیش می‌روند. و در این هنگام هرگونه درگیری و جنگ نه تنها خشونت نیست که عین محبت و انسانیت است. عقلانیت است. و همه‌اش خبرگی است و لطافت؛ که: «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»^۱ و او کسی است که رحمت و محبتش بر غضب و خشمش سبقت گرفته و پیشی دارد؛ «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»^۲.

اگر رسول خدا (ص) در یک روز، بعد از اینکه با یهود بنی قینقاع^۳ قراردادها را بسته‌اند و برنامه‌ها را گذاشته‌اند و آنها با دشمن او جمع شده‌اند و او را محاصره کرده‌اند و شب و روز مسلمانان را سیاه کرده‌اند، چند صد نفر از آنها را هلاک کرده و کشته، آیا این خشونت است؟!

اگر علی (ع) سه سال صبر کرده و جنگی را آغاز ننموده و یا چندین ماه صبوری نموده و جنگ را ادامه نداده و حرف‌ها را زده و حجت‌ها را تمام کرده و سفیر خود را با قرآن به سمت آنها فرستاده و او را مثل جوجه تیغی تیر باران کرده‌اند، سپس با آنها درگیر شده و در لیلۃ الیهیر^۴ آن قدر از آنها کشته که به قول مالک، زمانی که حضرت فریادش بلند می‌شد من می‌ترسیدم؛ که ضربه‌های سنگین علی (ع) را چندین سال، ندیده بودم. آیا این خشونت علی (ع) است؟! این عین محبت و لطف و انصاف اوست که اگر خودتان هم بودید غیر

۱- نور، ۵۳

۲- بحار، ج ۹۴، ح ۹، ص ۲۳۹

۳- سیره‌ی ابن هشام، ج ۲، ص ۱۹۱

۴- بحار، ج ۱۸، ص ۸۳

از این عمل نمی‌کردید.

جایگاه گفتگوی تمدن‌ها

این نکته را هم بگویم. گفت‌وگوی تمدن‌ها که هیچ، داد و ستد بین ادیان و آدم‌ها و تمدن‌ها که یک مرحله‌اش، گفت‌وگو است، تا مرز درگیری و تعارض و رویارویی هم می‌رسد.

این طور نیست که وقتی گفت‌وگو کردی و حرف‌ها جا افتاد، از تو قبول کنند و تو را رها کنند و به حال خودت بگذارند. چه بسا با تو درگیر شوند.

این طور نیست که گفت‌وگوی بین ادیان یا آدم‌ها و یا بین تمدن‌ها همیشه و همه جا به مصالحه ختم شود.

این گفت‌وگو دو طرف دارد و تا رویارویی پیش می‌آید. پیش از گفت‌وگو، داد و ستد است، برخورد است، محبت است و زمینه‌سازی است. سپس گفت‌وگو محقق می‌شود. بعد از گفت‌وگو طبیعتاً فرصت می‌دهی تا در جایگاه امن خود تصمیم بگیرند و انتخاب کنند؛ «فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ»^۱.

بعد از این مرحله صفّ به وجود می‌آید، جبهه‌ها تشکیل می‌شود و ممکن است که حتی با تو درگیر شوند؛ چون اختلاف مبانی و مقاصد در میان است و این دو باعث درگیری است. مصالحه نمی‌کنی. رویارویی تمدن‌ها و ادیان و

آدم‌ها پیش می‌آید و حتی پدری را با پسر خود درگیر می‌کند.

سپس در این رویارویی، مصالحه است، حذف است، جذب است، قتل است، ترور و نابود کردن است، به ذلت کشاندن و خانه‌نشین کردن است. ممکن است که مصالحه کنند و ممکن است که بخواهند تو را متقاعد کنند و یا با تو درگیر شوند. همه جا و همیشه به مصالحه ختم نمی‌شود.

با این توجّه، به خطبه بر می‌گردیم که حضرت می‌فرماید:

«إِيهَاً بَنِي قَيْلَةَ^۱».

حضرت فاطمه (س) همه‌ی انصار و همه‌ی کسانی را که بعد از رسول (ص) و حتی در حضور او، مستخفّ به امر او شدند و زیر بار نرفتند، مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: از شما خیلی دور است که زیر بار امر رسول (ص) نروید و به او پشت کنید، تا رسول (ص) هم از شما روی گردان شود و چشم بردارد.

در روایت، در تفسیر آیه‌ی «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...»^۲، وارد شده که حاطب بن ابی بلتعّة که از مهاجرین بوده، متوجه شده بود که حضرت رسول (ص) خود را برای فتح مکه آماده می‌سازند. با آنکه حضرت مراقب بودند تا اخبار به کفار نرسد و سعی داشتند که هم نیروها را جمع آوری نمایند و هم جهت عمل معلوم نشود تا مکه بدون خونریزی و درگیری فتح شود و حرمت

۱- قیلة: به مادر همه‌ی انصار اوس و خزرج می‌گویند که خویشاوندیشان به قیلة می‌رسد.

۲- ممتحنه، ۱

خانه‌ی خدا هم شکسته نشود، ولی او با زیرکی از این خبر مطلع شد.

از طرفی دیگر هم، پیرزنی در خانه‌ی رسول خدا، مدتی را مهمان بود و از آشنایان سابق حضرت به شمار می‌رفت. وقتی پیرزن خواست به سمت مکه حرکت کند، حاطب بن ابی بلتعنه، نامه‌ای به او داد تا قریش را مطلع سازد که پیامبر (ص) در صدد است به سمت شما بیاید. پیرزن نامه را گرفت و در میان موهایش پنهان کرد و به سمت مکه به راه افتاد.

به پیامبر (ص) وحی شد تا او را برگرداند. ابوبکر و عمر و دیگران می‌رفتند و پیرزن گریه می‌کرد و می‌گفت چیزی ندارم، آنها هم بدون نتیجه بر می‌گشتند. تا اینکه حضرت علی موظف شد پیرزن را برگرداند. حضرت علی آمدند و او را در منزلی از منازل پیدا کردند و گفتند که رسول خدا (ص) فرموده‌اند نامه‌ای پیش توست. آن را به من بده. پیرزن منکر شد. حضرت گفتند نامه را بده و الا تو را می‌کشم. باز پیرزن مقاومت نمود تا اینکه صدا و برق شمشیر حضرت، او را لرزاند و نامه را از لابلای موهایش بیرون آورد. آنهایی که همراه حضرت علی بودند تا قبل از این صحنه به حضرت می‌گفتند که او نامه‌ای ندارد؛ او را رها کن. حضرت علی با تندی فرمودند: پس شما می‌گویید که من باید رسول خدا را تکذیب کنم؟! شما راست می‌گویید و یا او که از وحی می‌داند دروغ می‌گوید؟! سپس نامه را گرفتند و برگشتند و به رسول خدا تحویل دادند. حضرت هم بعد از نماز صبح در مسجد، نامه را بیرون آوردند و فرمودند: چه کسی نامه را به پیرزن داده است؟ در این هنگام حاطب با دلت از جای خود بلند شد و حضرت

دستور دادند تا او را بیرون کنند. او را زدند و بیرون کردند. و هر چه رسول خدا را صدا می‌زد، حضرت جوابش را ندادند. به او پشت کردند و رفتند.^۱ اگر حضرت امیر با پیرزن آن‌گونه برخورد کردند، در حالی که او زیر بار نمی‌رفت، این قاطعیت حضرت، خشونت نیست؛ که مراحل طی شده تا به اینجا رسیده است.

اگر رسول خدا با حاطب این‌گونه برخورد می‌کنند و او را از مدینه بیرون می‌کنند، این خشونت نیست که تبعید و بی‌توجهی به او، کمترین کاری است که در حق او می‌شد انجام داد.

کسانی که صدای رسول (ص) و دعوت و خواسته‌ی او را زیر پا گذاشتند، چگونه می‌توانند و می‌خواهند که رسول به آنها رو کند و توجه نماید؟!

انصار در نگاه فاطمه (س)

اینجاست که فاطمه (س) به اینها خطاب می‌کند که: «**ءَأَهْضَمُ تُرَاثَ أَبِي وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى مَنِّي وَمَسْمَعٍ وَمُنْتَدَى وَمَجْمَعٍ**».

چطور می‌توانید این قدر بی‌اعتنا باشید که من لهیده و بلعیده شوم و تمامی دارایی من و میراث پدرم به غارت برود، در حالی که شما می‌بینید و می‌شنوید. و جمع می‌شوید و به مشورت می‌نشینید. تنها یک کار نیست؛ هم دیدن است

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ذیل آیه‌ی ۱، سوره‌ی ممتحنه

و هم شنیدن و هم جمع شدن و هم به مشورت نشستن و تحلیل قضایا و وقایعی که اتفاق افتاده.

چطور می‌توانید این قدر بی‌اعتنا باشید؟!

زیبایی کلام حضرت را خوب دقت کنید. فاطمه‌ای که پهلویش شکسته، صورتش سیلی خورده و تمام داری‌اش گرفته شده و حتی سایبانی در مدینه برایش باقی نمانده، این چنین می‌گوید و حجت‌ها را تمام می‌کند.

«تَلَيْسُكُمْ الدَّعْوَةُ»؛ دعوت من همه‌ی شما را پوشانده و ناله‌ی من به تمامی شما رسیده. «وَتَسْمَلُكُمْ الْخُبْرَةُ»؛ و همه آگاه شده‌اید و این آگاهی است که شما را در برگرفته و بر شما احاطه کرده است.

«وَأَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأَدَاةِ وَالْقُوَّةِ وَعِنْدَكُمْ السِّلَاحُ وَالْجُنَّةُ»؛ هم عِدَّة دارید و هم عُدَّة، هم نیرو دارید و هم شمارش و آراء.

«تَوْافِيكُمُ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ»؛ مدام از شما می‌خواهم، جواب نمی‌دهید.

«وَتَأْتِيكُمْ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغِيثُونَ»؛ فریادم به شما می‌رسد و بین در و دیوار

صدایم را می‌شنوید، اما کمکی نمی‌کنید و به یاری‌ام بر نمی‌خیزید.

«وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ وَالتُّخْبَةِ الَّتِي أَنْتُخِبَتْ

وَ الْخَيْرَةُ الَّتِي أَخْتِيرَتْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

شما انصار رسول خدا بودید و از او دفاع می‌کردید. از کسانی بودید که به خوبی و صلاح معروف بودند. شما بازمانده و انتخابی بودید که برای محمد(ص) باقی مانده بودید، آن هم در زمانی که همه‌ی یاران و بستگانش او را رها کردند

و بیرون نموده بودند.

«فَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحْمَلْتُمُ الْكُدَّ وَ اتَّعَبَ»؛ شما بودید که با همه جنگیدید و

همه‌ی رنج‌ها و گرفتاری‌ها را تحمل کردید و به جان خریدید.

«وَ نَاطَحْتُمُ الْأَمَمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ»؛ شما بودید که شاخ به شاخ تمام قدرت‌ها

شدید و با همه‌ی جنگاوران و دلاوران، درگیر شدید.

«لَا تَبْرُحُ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمِرُونَ»؛ ما حرکت نمی‌کردیم، مگر اینکه

شما هم حرکت می‌کردید. با رفتن ما می‌آمدید و با امر ما حرکت می‌کردید و می‌پذیرفتید.

این خصوصیات شما بود که همراه ما بودید و این خوبی‌های شما که باعث

شد جریان اسلام شکل گیرد.

«حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْأِسْلَامِ وَ دَرَّ حَلْبُ الْأَيَّامِ»؛ تا اینکه اسلام پا گرفت

و این نیرو به پا ایستاد و ریزش و دوشش ایام، زیاد گشت.

«وَ خَضَعَتْ نَعْرَةُ الشِّرْكِ وَ سَكَنتُ فُورَةَ الْإِفْكِ وَ حَمَدَتْ نِيرَانَ الْكُفْرِ وَ هَدَّاتُ

دَعْوَةَ الْهَرَجِ وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ»؛ و تا اینکه فریاد شرک و شوکت و بزرگی

آنها آرام گرفت و فرو نشست و همه‌ی آن فریادها تمام شد و آتش کفر

خاموش گشت و دین اسلام نظام گرفت و بر پای ایستاد.

«فَأَنَّى حِزْمُ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْقِيَامِ وَ أَشْرَكْتُمْ

بَعْدَ الْإِيْمَانِ»؛ اکنون و در این مرحله که باید در کنار علی(ع) می‌ماندید، افت

کردید و وا دادید.

چه شده که بعد از این همه برگشتید و ایمان خود را زیر پا گذاشتید و به رسول (ص) پشت کردید.

تولّی و پشت کردن به رسول، نتیجه‌اش این است که رسول از شما چشم بردارد و به شما توجه نکند. با دشمنان رسول (ص) پیوند خوردن واز دوستان او بریدن، نتیجه‌اش محرومیت از نگاه گرم محمد (ص) است.

«أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ...» این فاطمه (س) است که این‌ها را به قتال دعوت می‌کند و می‌گوید: آیا نمی‌خواهید با کسانی که پیمان‌هاشان را شکستند، درگیر شوید؟

«وَهُمْوَا بِأَخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَأُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...»؛ آیا نمی‌خواهید با کسانی که خود، بدون مقدمه، آغازگر بودند و همه‌ی همت و تلاششان بیرون کردن رسول (ص) بوده، برخورد کنید؟

و این هم حال و روز اینها که به خفض و انحطاط و به راحتی و رفاه و به اشرافیت و اتراف روی آوردند.

پستی و انحطاط

«أَلَا وَ قَدْ آرَىٰ أَنْ قَدْ أَخَلَدْتُمْ إِلَى الْحَفْظِ^۱»؛ حال می‌بینم که فرو افتاده‌اید و رو به انحطاط و پستی گذاشته‌اید، رو به راحتی آورده‌اید و در آن خلود دارید و

۱- خفض: هم به معنای پستی و انحطاط است که در بعضی از موارد کنایه از تواضع است؛ مثل آیه‌ی «وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ - اسراء، ۲۴ - هم به معنای راحتی و آرامش.

جاودان شده‌اید.

«وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ»؛ و کسی را که سزاوار به اداره‌ی امور بوده، دور کردید و او را کنار گذاشتید. نتیجه‌ی آن جریان که قبلاً هم به آن اشاره شد، از ضلال و سر در گمی و سیاهی و تاریکی گرفته، تا ظلم و علو و قدرت‌طلبی تا لذت و ثروت تا اشرافیت و اتراف وادادگی کسانی است که تا دیروز بیدار بودند و آگاه. کسانی که تا دیروز یک خرما را می‌مکیدند و یک امکان را تقسیم می‌کردند. اما امروز همدیگر را تحمّل نمی‌کنند و رو به سمت و سوی دیگری گذاشته‌اند که حتی علی (ع) هم مزاحم خواسته‌هاشان است. طبیعتاً در یک چنین جریانی، انحطاط و انحراف و راحتی و رفاه شکل می‌گیرد و آنان که سزاوارند، کنار گذاشته می‌شوند و این سیر و جریان با توجه به ریشه‌هایش یک سیر و جریان طبیعی است. و خواه ناخواه به این سمت و سو کشیده خواهد شد.

رفاه و راحتی

«وَ خَلَوْتُمْ بِالذِّعَةِ»؛ راحتی در خلوت شما راه پیدا کرده و خیمه زده.

گاهی از مواقع، آدم می‌خواهد خودش باشد. اما در بعضی از موارد هم، یک خوشی و راحتی زمینه‌سازی شده‌ای را می‌خواهد. پرده‌ها را می‌اندازد. بزمی را فراهم می‌کند. رنگی، نوری، صدایی، عطری و...

حضرت می‌گویند: شما با راحتی خلوت کرده‌اید. تعبیرها قابل تأمل و دقت

است و نباید بی توجه گذشت.

چشم پوشی انصار

«وَنَجَّوْكُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ»؛ شما از گرفتاری‌ها با وسعتی که برایتان پیدا

شد، نجات یافتید و به زندگی و وسعت آن رسیدید.

و نتیجه‌ی این وسعت و این جریان: «فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ وَ دَسَعْتُمْ مَا

تَسَوَّعْتُمْ»؛ این است که آنچه را که نوشیده بودید و فرو داده بودید، بیرون

انداختید. و آنچه را هم که با گوارایی و اشتیاق، خورده و هضم کرده بودید،

پرتاب کردید و بیرون انداختید.

حضرت در این قسمت از بیان خود، اشاره به چشم‌پوشی اینها نسبت به

تمام یافته‌ها و شهود و آگاهی‌شان، دارد. که چطور آنچه را که یافته و به جان

خریده بودند، کنار گذاشتند و از همه‌ی آنها چشم پوشیدند و رو به قدرت‌ها و

امکاناتی آوردند که طبیعی یک چنین جریانی است.

«فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ استشهاد

حضرت به این آیه، نشانه‌ی کفر و چشم‌پوشی اینهاست. و در این مرحله است

که دیگر خشونت بی‌معناست و آنچه از تحریک به قتال و درگیری و جنگ

مطرح می‌شود عین قاطعیت است و محبت، عین انسانیت است و عین

عقلانیت. هم عاطفی است، هم انسانی است و هم عقلانی. با همه‌ی اینها

می‌سازد.

آنجا که تو آدم‌ها را از جهل بیرون آوردی و به بینات رساندی و آنها را

بیدار کردی و آنجا که تو با تمرین و تدریج، زمینه را برای انتخاب آنها فراهم

ساختی و پذیرفتند و چشم پوشیدند، دیگر سخت‌گیری و قاطعیت تو خشونت

نیست.

درباره‌ی رسول خدا آمده: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ»؛ با رحمت و محبت

خداوند بود که تو (رسول) نرم شدی. «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُتُّوا مِنْ

حَوْلِكَ»^۱ اگر خشن بودی، از دورت پراکنده می‌شدند.

خشونت و سخت‌گیری در مرحله‌ای است که باعث پراکندگی شود.

یک مرحله این است که از تو توقع خیر داشته باشند و از شرّت هم، ایمن

باشند.

مرحله‌ی دیگر اینکه از شرّ تو ایمن نباشند و از تو خیری هم نخواهند.

آنجایی که بدانند خیر تو جاری است و شرّت هم به آنها نمی‌رسد، در این

مرحله خشونت باعث پراکندگی‌شان می‌شود و فرار می‌کنند که: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا

غَلِيظًا لَفُتُّوا مِنْ حَوْلِكَ».

اما ما می‌بینیم سخت‌گیری و خشونت حضرت در دوره و مرحله‌ای است،

که در آن دوره، پراکنده و متفرق نشدند.

خذلان و محرومیت

حضرت در ادامه‌ی خطبه‌ی چنین می‌فرماید:

«أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي حَامَرْتُكُمْ»؛ من آنچه را گفتم و شما را تا قتل و درگیری آماده ساختم، با توجه و آگاهی به خذلان و خواری و محرومیتی است که در درون شما راه پیدا کرده و شما آن را پنهان داشته‌اید.

خیانت و غدر

«وَ الْعَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوبُكُمْ^۱»؛ و با توجه به خیانتی است که دل‌های شما مثل زیرپوش، آن را به تن کرده و پوشیده است. شما گرفتار خیانتی شده‌اید که دل‌های شما این لباس خیانت را، شعار و زیر پوش خود قرار داده است.

«وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ»؛ ولی من از این همه، آن هم با آن معرفت و آگاهی؛ به خاطر فوران غم‌هایی که در دل ماست و به خاطر غیظ و خشمی که در درون‌مان سر بلند کرده گفت‌وگو کردم.

«وَ حَوْرُ الْقَنَاةِ وَ بَيْتَةُ الصِّدْرِ وَ تَقْدِيمَةُ الْحُجَّةِ»؛ به خاطر سستی و کندی نیزه و تیغ ما. به خاطر اندوه سینه‌های ما و در نهایت هم به خاطر این است که حاجتی برایتان آورده باشم.

۱- شعار و دثار دو نوع لباس هستند. شعار: لباس زیر است و به آن زیر پوش می‌گویند. و دثار: لباس رو است.

«فَدُونَكُمْوَمَا فَاحْتَقِبُوهَا»؛ پس بیاید این شتر خلافت را بگیرید و آن را

خوب ببندید.

«دَبْرَةَ الظَّهْرِ، نَقَبَةَ الخُفِّ، بَاقِيَةَ العَارِ، مَوْسُومَةَ بَعْضِ الْجَبَّارِ وَ سَنَارِ الأَبَدِ»؛ شتری که کمرش زخم شده و نمی‌تواند باری بردارد. توانایی پاهایش را از دست داده. نه کمری برای بار برداشتن دارد و نه پایی برای رفتن. همراه ننگ و عار باقی مانده و علامت خشم و غضب خداوند و عیب و ننگ را تا ابد، با خود دارد.

«مَوْسُومَةَ بِنَارِ اللهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفْئِدَةِ...»^۱ و با آتش پیوند خورده، آن هم آتشی است که از ناحیه‌ی خداست. افروخته شده تا درون و دل آدمی را بسوزاند. آتشی است که از دل به تمامی وجود انسان سر می‌کشد. آتشی است که تو را از درون می‌سوزاند نه از بیرون، فؤاد و دل تو را می‌سوزاند.

جامعه‌ی غیرایمانی

بحثی است که در تفسیر سوره‌ی هُمَزَة به آن اشاره کرده‌ام.^۲ در جامعه‌ای که آدم‌ها پیوندشان از یکدیگر قطع و تکیه گاه‌ها کنار و اهداف دگرگون شود. و رو به سوی جمع‌آوری امکانات و اموال آورند.

در جامعه‌ای که روابط، روابط ایمانی و عاطفی نباشد و در میان آدم‌ها،

۱- اشاره به آیه‌ی ۶ و ۷ سوره‌ی همزه

۲- تطهیر با جاری قرآن، ذیل سوره‌ی همزه، تألیف استاد، انتشارات لیلۃ القدر

عشق و محبتی نباشد و آنجا که آدمها از جام محبت خدا ننوشند و به یکدیگر مشتاق نباشند؛ در یک چنین جامعه‌ای اشاره کردن و نیش زدن و شکستن و کنار گذاشتن شکل می‌گیرد. همز و لمز می‌آید. به تدریج چنین توهّم و گمانی پیش می‌آید که مال کارگشا است و خلود می‌آورد و این مال است که از پیش کلید پیروزی بوده است.

در یک چنین جامعه‌ای به تعبیر حضرت، خفض و انحطاط و انحراف می‌آید، رفاه و راحتی و وسعت می‌آید، آدمی دنبال آنهاست. اشرافیت و اتراف می‌آید.

تعبیری است در قرآن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا»؛ یعنی تا زمینه‌ی ایمان و محبتی در تو نباشد خواه ناخواه، غیبت صورت می‌گیرد. آنجا که عشق و محبتی نیست و آدمها به هم مشتاق نیستند، قطعاً عیوب یکدیگر را آشکار می‌کنند تا جای بیشتری برای خود و منافعشان، داشته باشند.

این طبیعی است که چنین جریانی از غیبت و همز و لمز گرفته تا اشرافیت و اتراف و تا بدعت و انحراف در جامعه‌ای شکل می‌گیرد که روابط ایمانی از بین رفته و وحدت در هدف و اشتیاق به اهداف کنار رفته و گم شده است. دیگر اشتیاقی به رسول (ص) باقی نمی‌ماند، دیگر رسول در فاطمه (س) محفوظ نمی‌ماند و نگهداری نمی‌شود و دیگر اشتیاقی به فاطمه (س) نیست. سیلی

می‌خورد، پهلویش شکسته می‌شود و...، دیگر اشتیاقی به علی (ع) نیست؛ خصوصاً آنجایی که حساب منافع در پیش باشد، می‌خواهی مدینه در دست تو باشد. بصره و کوفه در دست تو باشد. می‌خواهی بیت المال در دست تو باشد. امکانات و اموال در دست تو باشد. همه چیز به فراموشی سپرده می‌شود و همه چیز رنگ عوض می‌کند. آدمها از تمامی یافته‌ها و آگاهی‌شان چشم می‌پوشند و دچار خذلان و رها شدن و غدر و خیانت می‌گردند.

اینجاست که از درون می‌سوزند و از درون پوک می‌شوند. و با آتش پیوند می‌خورند. و در بستر چنین جریان و جامعه‌ای است که لباس دین کهنه و دریده می‌شود و جریان عقلانی جایگزین جریان وحیانی می‌شود. و از دین به عنوان اهرم، نه مینا؛ و وسیله و ابزار، نه پایه‌ای استوار و محکم، سوء استفاده می‌شود و دیگر جایی برای خدا و رسولش باقی نمی‌ماند تا چه رسد به اولیا او، که آدمها به کفایت عقلانی و علمی و عرفانی خویش اکتفا و برای وحی جایی نیست و به آن نیازی ندارند.

فاطمه (س) از انصار گفت. به فتوت و جوانمردی آنها اشاره کرد. از وضعیت و شرایط ایشان، گفت‌وگو کرد. و آنها را تا مرحله‌ی قتال و جهاد آماده ساخت. و اشاره شد که اینها، علامت خشونت نیست. علامت چشم‌پوشی از اهداف و بازگشتی است که تحقق پیدا کرده. رفته رفته تأثیر کلام حضرت آشکار می‌شد و تحوّل را در انصار و مهاجرین ایجاد می‌کرد که ابوبکر شروع می‌کند.

نکته‌ی لطیف و دقیق در بیانات ابوبکر این است که او غیر مستقیم برخورد می‌کند و درگیر می‌شود و از عزت فاطمه (س) برای کنار زدنش و برای شکستن او، استمداد می‌جوید. از رسول (ص) و مهربانی او می‌گوید. از علی (ع) و دوستی و برادری او با رسول (ص) می‌گوید. از صداقت در قول و زیادی عقل فاطمه (س) می‌گوید و از اینکه حق او پایمال نگشته و در نهایت هم از خودش می‌گوید که چگونه از رسول گرامی شنیده که: ما انبیاء ارثی را نمی‌گذاریم. و اگر از ما چیزی به جای گذاشته شود همان کتاب و حکمت و علم و نبوت است و در نهایت هم با تمام زرنگی کلام او به اینجا ختم می‌شود که اگر من از شما فدک را دریغ کردم و آن را خرج قتال و سلاح مسلمین نمودم، به تنهایی اقدامی ننموده‌ام که به اجماع و اتفاق مسلمین بوده است، ولی این شما و این هم اموال من هر چه می‌خواهید بردارید؛ که من مال خودم را از شما دریغ نخواهم کرد.

فدک از اموال فاطمه (س)

حرفم این است که فدک یا در دست فاطمه (س) بوده و یا نه. و آیا هنوز جزء اموال رسول خدا به شمار می‌رفته است؟

اولاً، با توجه به بیان حضرت امیر در نهج البلاغه که می‌فرمایند: «بَلَى كَأَنَّ فِي آيِدِنَا فَدَك»^۱ مشخص می‌شود که فدک در دست فاطمه (س) بوده و به ایشان واگذار و بخشیده شده بود و فاطمه (س) سال‌ها از آن برداشت می‌کرده

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، نامه‌ی ۵۴

و عاملین او بر ضیعه‌ی فدک کار می‌کرده‌اند. این طور نیست که جزء اموال رسول باقی مانده باشد و ارث به حساب آید. بلکه واگذار شده بود و عطیه‌ی رسول عزیز به فاطمه (س) بوده و در دست فاطمه (س) بوده است. ید که دلیل نمی‌خواهد و آنچه که در دست توست برای توست و احتیاج به سند ندارد. پس چه معنا دارد که از او گرفته شود و خرج سپاه و سلاح و قتل و قتال مسلمین گردد. اگر بنا بود چنین حرکتی شود در زمان خود رسول الله می‌شد، دیگر اجماع مسلمین چه معنا دارد که مال کسی را که در دست اوست از او بگیرند و خرج امور دیگری نمایند.

ثانیاً، اگر فدک در دست فاطمه نبوده و از اموال رسول خدا به شمار می‌رفته، چنانکه ابوبکر ادعا می‌کند؛ پس آیات کتاب عزیز که دلالت بر ارث می‌کنند که انبیاء، هم ارث می‌گذارند و هم ارث می‌برند، چه می‌شود. اینجاست که فاطمه (س) می‌آشوبد و خیلی سنگین برخورد می‌کند و می‌گوید:

«سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْكِتَابِ صَادِقاً وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفاً...». آیا

رسول گرامی از کتاب خداوند روی گردان شده و با احکام کتاب عزیز مخالفت می‌کند؟! و یا اینکه شما بعد از رسول (ص) بر غدر و خیانت و حيله و نیرنگ اجتماع کرده‌اید؟! چنان که در زمان حیات او نیز همین کار را کردید! همان زمان که حضرت فرمودند: «أَتَقْدُوا جَيْشَ أَسَامَةَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا»^۱ می‌رفتید و باز می‌گشتید و می‌گفتید نگران شما هستیم. چقدر شیطنت و بازی! چقدر حيله

۱- ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۲. با لشکر اسامه حرکت کنید. لعنت خدا بر کسی که بماند و نرود.

و نیرنگ!

اگر فاطمه (س) از فدک می‌گوید، تنها سخن از فدک نیست. سخن از غدر و خیانتی است که شکل گرفته، سخن از گرفتن امکانات مالی علی (ع) و بستن دست اوست. سخن از کنار زدن دوستان علی (ع) و روی کار آوردن دشمنان اوست تا سال‌های سال حتی زمینه‌ای برای تحقق کارهای علی (ع) باقی نماند. اینجاست که فاطمه (س) این‌گونه برخورد می‌کند و تناقض و کذب آنها را آشکار می‌سازد و از کتاب می‌گوید و به آن استدلال می‌کند و این هم فقه فاطمه (س) است که می‌گوید: کجای قرآن این تخصیص آمده و معنا ندارد که این همه از آیات ارث تخصیص بخورد و حضرت رسول تنها به یک نفر بگوید که ما ارث نمی‌گذاریم. اگر بنا بود تخصیصی در کار باشد به صورت علنی و در مسجد و علی رؤوس الاشهاد از آن گفت‌وگو می‌شد. معنا ندارد حضرت رسول (ص) به فاطمه (س) و علی (ع) و به کسانی که وارث او هستند نگویند و به دیگری آن هم به یک ساربان^۱ در راه بگویند.

ثالثاً، بر فرض فدک مال مسلمین و مؤمنین باشد، چه کسی تو را متولی این امر کرده؟! کی گفته که تو عهده‌دار امر مردم و سرپرست آنها باشی؟! می‌گوید به اجماع مسلمین. راستی آیا امت رسول (ص) از خود رسول (ص) دلسوزترند؟! رسول (ص)، ولی و سرپرستی را برای امت خود مشخص نکند و آنها را به حال خود رها کند و مسلمانان خود بر این امر مهم تصمیم بگیرند و

اجتماع کنند! عجیب است که آدم‌ها با چه معیار و میزان و متره‌ایی حرکت می‌کنند!

جایی که علی (ع) می‌نالد از اینکه امر امت را سفه‌اء و فجّار، عهده دار شوند. و می‌گوید: «آسی أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاءُهَا وَ فُجَّارُهَا»،^۱ آن هم امری که این قدر مهم و عظیم است، حال رسول گرامی آن را رها کند و به اجماع مسلمانان واگذار کند؟ خیر، این در حقیقت همانطور که در بیان فاطمه (س) آمده، اجماع بر غدر و خیانت است؛ که فرمودند: «أَفْتَجْمَعُونَ إِلَيَّ الْغَدْرَ...؟!»،

خدایا! ما را با دست فاطمه (س) و با زبان فاطمه از خاک بردار، تا در آتش و ذلّت نمانیم.

خدایا! به حق خودت قسم، رهایمان نکن که اگر رها کنی از دست رفته‌ایم. خدایا! تو عنایت کن که به خاطر هیچ و پوچ از تو و اولیای تو نبیریم و جدا نشویم؛ که هیچ چیز زیر این خورشید و زیر این آسمان نبود، دلیل جدایی از تو و اولیاء تو و دلیل جدایی از فاطمه (س) نیست.

آنچه در ملک خداست و آنچه در ملکوت این عالم قرار دارد، دلیل جدایی از مالک هستی و اولیای او نیست. معنا ندارد، ملک و ملکوت، تو را از مالک جدا کند. پس تو یا مالک را نشناخته‌ای و یا خودت و... را مالک می‌دانی.

خدایا! ما بهارهای عمرمان را برای دیگران خرج کرده‌ایم، نه برگی و نه

۱- اشاره به کلام ابوبکر: ان الرائد لا يكذب اهله، احتجاج، ج ۱، خطبه‌ی فدک.

۱- نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، نامه‌ی ۶۲

شکوفه‌ای و نه گلی، هیچ نیاورده‌ایم. شکوفه‌ای که دل رسول خدا و فاطمه‌اش را شاد کند.

خدایا! به حقّ این باغبان‌های مهربان و به حق فاطمه‌ی عزیز که همچون مرغی که دانه‌ها را از زمین بر می‌دارد، شیعیانش را از خاک جدا می‌سازد و به حق خودت، لحظه‌ای بین ما و اولیایت جدایی نینداز و ما را از کسانی قرار بده که به آنها افتخار و مباهات می‌کنی. ما را در برابر وعده‌هایت ثابت قدم نگه‌دار.

آمین یا رب العالمین

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَآبِهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا

خطبه‌ی فدک

احتجاج فاطمة الزهراء (ع) علی القوم لما منعوها فدک

و قولها لهم عند الوفاة بالإمامة

روی عبد الله بن الحسن باسناده عن آبائه (ع) أنه لما أجمع أبو بكر و عمر علی منع فاطمة (ع) فدکا و بلغها ذلك لاثت خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبابها و أقبلت فی لمة من حفدتها و نساء قومها تطأ ذیولها ما تخرم مشیتها مشیة رسول الله (ص) حتی دخلت علی أبي بكر و هو فی حشد من المهاجرین و الأنصار و غیرهم فنیطت دونها ملاءة فجلست ثم أنت أنه أجهش القوم لها بالبكاء فأرتج المجلس ثم أمهلت هنیئة حتی إذا سكن نشیج القوم و هدأت فورتهم افتتحت الکلام بحمد الله و الثناء علیه و الصلاة علی رسوله فعاد القوم فی بکائهم فلما أمسکوا عادت فی کلامها.

فقلت: (ع) الحمد لله علی ما أنعمَ و له الشکرُ علی ما ألهمَ و الثناءُ بما قدّم مِن عمومِ نعمِ ابتدأها و شیبِغِ آلاءِ أسداها و تمامِ مِنِّ أَوْلَها جم عن الإحصاء عددها و نأی عن الجزاء أمدھا و تفاوت عن الإدراک أبدھا و ندبهم لاستزادتها بالشکر

لاتصالها و استحمد إلى الخلائق بإجزالها و ثنى بالندب إلى أمثالها

و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الإخلاص تأويلها و ضمن القلوب موصولها و أثار في التفكر معقولها الممتنع من الأبصار رؤيته و من الألسن صفته و من الأوهام كيفيته ابتدع الأشياء لا من شيء كان قبلها و أنشأها بلاحتذاء أمثلة امثلها كونها بقدرته و ذراها بمشيئته من غير حاجة منه إلى تكوينها و لا فائدة له في تصويرها إلا تثبيتها لحكمته و تنبيهها على طاعته و إظهارا لقدرته تعبدا لبريته و إعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته زيادة لعباده من نعمته و حياشة لهم إلى جنته

و أشهد أن أبي محمدا عبده و رسوله اختاره قبل أن أرسله و سماه قبل أن اجتباها و اصطفاه قبل أن ابتعثه إذ الخلائق بالغيب مكونة و بستر الأهاويل مصونة و بنهاية العدم مقرونة علما من الله تعالى بمآل الأمور و إحاطة بحوادث الدهور و معرفة بمواقع الأمور.

ابتعثه الله إتماما لأمره و عزيمة على إمضاء حكمه و إنفاذا لمقادير رحمته فرأى الأمم فرقا في أديانها عكفا على نيرانها عابدة لأوثانها منكرة لله مع عرفانها فأنار الله بأبي محمد (ص) ظلمها و كشف عن القلوب بهمها و جلى عن الأبصار غممها و قام في الناس بالهداية فأنقذهم من الغواية و بصرهم من العمياء و هداهم إلى الدين القويم و دعاهم إلى الطريق المستقيم.

ثم قبضه الله إليه قبض رافة و اختيار و رغبة و إيثار فمحمدا (ص) من تعب هذه الدار في راحة قد حف بالملائكة الأبرار و رضوان الرب الغفار و مجاورة الملك

الجبار صلى الله على أبي نبيه و أمينه و خيرته من الخلق و صفيه و السلام عليه و رحمة الله و بركاته

ثم التفتت إلى أهل المجلس و قالت أنتم عباد الله نصب أمره و نهييه و حملة دينه و وحيه و أمناء الله على أنفسكم و بلغاءه إلى الأمم زعيم حق له فيكم و عهد قدمه إليكم و بقية استخلفها عليكم كتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضياء اللامع بينة بصائره منكشفة سرائره منجلية ظواهره مغتبطة به أشياء قائدا إلى الرضوان اتباعه مؤد إلى النجاة استماعه به تنال حجج الله المنورة و عزائمه المفسرة و محارمه المحذرة و بيناته الجالية و براهينه الكافية و فضائله المندوبة و رخصه الموهوبة و شرائعه المكتوبة.

فجعل الله الإيمان تطهيرا لكم من الشرك و الصلاة تنزيها لكم عن الكبر و الزكاة تزكية للنفس و نماء في الرزق و الصيام تثبيتا للإخلاص و الحج تشبيدا للدين و العدل تنسيقا للقلوب و طاعتنا نظاما للملة و إمامتنا أمانا للفرقة و الجهاد عزا للإسلام و الصبر معونة على استيجاب الأجر و الأمر بالمعروف مصلحة للعامة و بر الوالدين وقاية من السخط و صلة الأرحام منسأة في العمر و نماء للعدد و القصاص حقنا للدماء و الوفاء بالندى تعريضا للمغفرة و توفية المكاييل و الموازين تغييرا للبخس و النهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة و ترك السرقة إيجابا للعة و حرم الله الشرك إخلاصا له بالربوبية.

فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن إلا و أنتم مسلمون و أطيعوا الله فيما أمركم به و نهاكم عنه فإنه إنما يخشى الله من عباده العلماء

ثم قالت أيها الناس اعلموا أني فاطمة و أبي محمد (ص) أقول عودا و بدوا و لا أقول ما أقول غلطا و لا أفعل ما أفعل شططا لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَعَزَّوهُ وَ تَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَ أَخَا ابْنِ عَمِي دُونَ رِجَالِكُمْ وَ لَنَعْمَ الْمَعزَى إِلَيْهِ فَبَلِّغِ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالنَّذَارَةِ مَائِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ ضَارِبًا تَبْجَهْمَ آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ يَجْفُ الْأَصْنَامَ وَ يَنْكُثُ الْهَامَ حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلُوا الدَّبْرَ حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلُ عَنِ صَبْحِهِ وَ أَسْفَرُ الْحَقُّ عَنِ مُحَضِّهِ وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ وَ طَاحَ وَ شَيْظُ النِّفَاقِ وَ انْحَلَّتْ عَقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ وَ فَهَمَّتْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفْسٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخَمَاصِ وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حَفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مَذْقَةَ الشَّارِبِ وَ نَهْزَةَ الطَّامِعِ وَ قَبْسَةَ الْعَجْلَانِ وَ مَوْطِئِ الْأَقْدَامِ تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْقَدَّ أَذْلَةَ خَاسِيَيْنِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَأَنْقِذْكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ (ص) بَعْدَ اللَّتْيَا وَ التِّي وَ بَعْدَ أَنْ مَنِي بِيَهُمُ الرِّجَالُ وَ ذُؤْبَانَ الْعَرَبِ وَ مَرْدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ كَلِمًا أَوْ قَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَوْ نَجَّمَ قَرْنَ الشَّيْطَانِ أَوْ فَغَرَّتْ فَاعِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذْفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا فَلَا يَنْكُفِي حَتَّى يَطَأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ وَ يَخْمَدُ لَهَا بِسَيْفِهِ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ مَجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مَشْمُرًا نَاصِحًا مَجْدًا كَادِحًا لَا تَأْخُذُهُ فِي

اللهم لومة لائم و أنتم في رفاهية من العيش و ادعون فاكهون آمنون تتربصون بنا الدوائر و تتوكفون الأخبار و تنكصون عند النزال و تفرون من القتال فلما اختار الله لنبيه دار أنبيائه و مأوى أصفياه ظهر فيكم حسكة النفاق و سمل جلباب الدين و نطق كاظم الغاوين و نبغ حامل الأقلين و هدر فنيق المبطلين فخطر في عرصاتكم و أطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفا بكم فألفاكم لدعوته مستجيبين و للعزة فيه ملاحظين ثم استنهضكم فوجدكم خفافا و أحمشكم فألفاكم غضابا فوسمتم غير إبلكم و وردتم غير مشربكم

هذا و العهد قريب و الكلم رحيب و الجرح لما يندمل و الرسول لما يقبر ابتدارا زعمتم خوف الفتنة ألا في الفتنة سقطوا و إن جهنم لمحيطة بالكافرين فهيهات منكم و كيف بكم و أنى تؤفكون و كتاب الله بين أظهركم أموره ظاهرة و أحكامه زاهرة و أعلامه باهرة و زواجه لائحة و أوامره واضحة و قد خلفتموه وراء ظهوركم أربة عنه تريدون أم بغيره تحكمون بس للظالمين بدلا و من يتبع غير الإسلام دينا فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين ثم لم تلبثوا إلا ريث أن تسكن نفرتها و يسلس قيادها ثم أخذتم تورون

وقدتها و تهيجون جمرتها و تستجيبون لهتاف الشيطان الغوي و إطفاء أنوار الدين الجلي و إهمال سنن النبي الصفي تشربون حسوا في ارتغاء و تمشون لأهله و ولده في الخمرة و الضراء و يصير منكم على مثل حز المدى و وخز السنن في الحشا

و أنتم الآن تزعمون أن لا إرث لنا أ فحكم الجاهلية تبغون و من أحسن من الله

حكما لقوم يوقنون أفلا تعلمون بلى قد تجلى لكم كالشمس الضاحية أني ابنته أيها المسلمون أغلب على إرثي يا ابن أبي قحافة أفي كتاب الله ترث أباك ولا أرث أبي لقد جئت شيئا فريا أفعلى عمد تركت كتاب الله ونبذتموه وراء ظهوركم إذ يقول:

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ فِيمَا اقْتَصَ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ بَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَقَالَ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَقَالَ يُوسُفُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِي كَرِهَ مِثْلَ الْأُنثَى

و قال إن ترَكَ خَيْرًا لَوْ صَيَّتُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ و زعمتم أن لا حظوة لي ولا إرث من أبي ولا رحم بيننا أفخصكم الله بآية أخرج أبي منها أم هل تقولون إن أهل ملتين لا يتوارثان أو لست أنا وأبي من أهل ملة واحدة أم أنتم أعلم بخصوص القرآن وعمومه من أبي وابن عمي فدونها مخطومة مرحولة تلقاك يوم حشر فنعلم الحكم الله والزعيم محمد والموعود القيامة وعند الساعة يخسر المبطلون ولا ينفعكم إذ تندمون ولكل نبأ مستقر وسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه ويحل عليه عذاب مقيم

ثم رمت بطرفها نحو الأنصار فقالت يا معشر النقيبة وأعضاء الملة وحضنة الإسلام ما هذه الغميمة في حقي والسنة عن ظلامي أما ما كان رسول الله (ص) أبي يقول المرء يحفظ في ولده سرعان ما أحدثتم وعجلان ذاهلة ولكم طاقة بما أحاول وقوة على ما أطلب وأزاول أتقولون مات محمد (ص) فخطب جليل استوسع

وهنه واستنهر فتقه وانفتق رتقه وأظلمت الأرض لغيبته وكسفت الشمس والقمر وانتشرت النجوم لمصيبته وأكدت الآمال وخشعت الجبال وأضيع الحرير وأزيلت الحرمة عند مماته فتلك والله النازلة الكبرى والمصيبة العظمى لا مثلها نازلة ولا بائقة عاجلة أعلن بها كتاب الله جل ثناؤه في أفنيتمكم وفي ممساكم ومصبحكم يهتف في أفنيتمكم هتافا و صراخا وتلاوة وألحانا ولقبله ما حل بأنبياء الله ورسله حكم فصل وقضاء حتم وما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

إيها بني قيله أأهضم تراث أبي وأنتم بمرأى مني ومسمع ومنتدى ومجمع تلبسكم الدعوة وتشملكم الخبرة وأنتم ذوو العدد والعدة والأداة والقوة وعندكم السلاح والجنة توافيكم الدعوة فلا تجيبون وتأتيكم الصرخة فلا تغيثون وأنتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخير والصلاح والنخبة التي انتخبت والخيرة التي اختيرت لنا أهل البيت قاتلتكم العرب وتحملتكم الكد والتعب وناطحتم الأمم وكافحتكم البهيم لا نبرح أو تبرحون نأمركم فتأتمرون حتى إذا دارت بنا رحى الإسلام ودر حلب الأيام وخضعت ثغرة الشرك وسكنت فورة الإفك وخدمت نيران الكفر وهدأت دعوة الهرج واستوسق نظام الدين فأني حزتم بعد البيان وأسررتهم بعد الإعلان ونكصتم بعد الإقدام وأشركتم بعد الإيمان بؤسا لقوم نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم وهما بإخراج الرسول وهم بدءوكم أول مرة أتخشونهم فالله أحق

أن تخشوه إن كنتم مؤمنين

ألا وقد أرى أن قد أخذتم إلى الخفض و أبعدم من هو أحق بالبسط و القبض و خلوتم بالدعة و نجوتم بالضيق من السعة فمجتم ما وعيتم و دسعتم الذي تسوغتم فإن تكفروا أنتم و من في الأرض جميعا فإن الله لغني حميد ألا و قد قلت ما قلت هذا على معرفة مني بالجدلة التي خامرتكم و الغدرة التي استشعرتها قلوبكم و لكنها فيضة النفس و نفثة الغيظ و خور القناة و بثة الصدر و مقدمة الحجة فدو نكموها فاحتقوها دبرة الظهر نقبة الخف باقية العار موسومة بغضب الجبار و شنار الأبد موصولة بنار الله الموقدة التي تطلع على الأفتدة

فبعين الله ما تفعلون و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون و أنا ابنة نذير لكم بين يدي عذاب شديد فاعملوا إنا عاملون و انتظروا إنا منتظرون

فأجابها أبو بكر عبد الله بن عثمان و قال يا بنت رسول الله لقد كان أبوك بالمؤمنين عطفوا كريما رءوفارحيما و على الكافرين عذابا أليما و عقابا عظيما إن عزوانه و جدناه أباك دون النساء و أخا إلفك دون الأخلاء آثره على كل حميم و ساعده في كل أمر جسيم لا يحبكم إلا سعيد و لا يبغضكم إلا شقي بعيد فأنتم عترة رسول الله الطيبون الخيرة المنتجبون على الخير أدلتنا و إلى الجنة مسالكنا و أنت يا خيرة النساء و ابنة خير الأنبياء صادقة في قولك سابقة في وفور عقلك غير مردودة عن حقك و لا مصدودة عن صدقك و الله ما عدوت رأي رسول الله و لا عملت إلا بإذنه و الرائد لا يكذب أهله و إنني أشهد الله و كفى به شهيدا أني سمعت

رسول الله (ص) يقول نحن معاشر الأنبياء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و إنما نورث الكتاب و الحكمة و العلم و النبوة و ما كان لنا من طعمة فلولي الأمر بعدنا أن يحكم فيه بحكمه و قد جعلنا ما حاولته في الكراع و السلاح يقاتل بها المسلمون و يجاهدون الكفار و يجالدون المردة الفجار و ذلك بإجماع من المسلمين لم أنفرد به و حدي و لم أستبد بما كان الرأي عندي و هذه حالي و مالي هي لك و بين يديك لا تزوي عنك و لا ندخر دونك و إنك و أنت سيدة أمة أبيك و الشجرة الطيبة لبنيك لا ندفع مالك من فضلك و لا يوضع في فرعك و أصلك حكمك نافذ فيما ملكت يداي فهل ترين أن أخالف في ذاك أباك (ص)

فقال (ع) سبحانه الله ما كان أبي رسول الله (ص) عن كتاب الله صادفا و لا لأحكامه مخالفا بل كان يتبع أثره و يقفو سوره أفتجمعون إلى الغدر اعتلالا عليه بالزور و هذا بعد وفاته شبيه بما بغي له من الغوائل في حياته هذا كتاب الله حكما عدلا و ناطقا فصلا يقول يَرْتُبِي وَ يَرْتُبُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ يَقُولُ وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ و بين عز و جل فيما وزع من الأقساط و شرع من الفرائض و الميراث و أباح من حظ الذكران و الإناث ما أزاح به علة المبطلين و أزال التنظني و الشبهات في الغابرين كلا بل سولت لكم أنفسكم أمرا فصبر جميل و الله المستعان على ما تصفون.

فقال أبو بكر صدق الله و رسوله و صدقت ابنته معدن الحكمة و موطن الهدى و الرحمة و ركن الدين و عين الحجة لا أبعد صوابك و لا أنكر خطابك هؤلاء

المسلمون بيني و بينك قلدوني ما تقلدت و باتفاق منهم أخذت ما أخذت غير مكابر ولا مستبد ولا مستأثر و هم بذلك شهود.

فالتفتت فاطمة^(ع) إلى الناس و قالت معاشر المسلمين المسرعة إلى قيل الباطل المغضية على الفعل التبيح الخاسر أفلا تتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها كلاب لان على قلوبكم ما أسأتتم من أعمالكم فأخذ بسمعكم و أبصاركم و لبئس ما تأولتم و ساء ما به أشرتم و شر ما منه اغتصبتم لتجدن و الله محمله ثقيلًا و غبه و بيلا إذا كشف لكم الغطاء و بان بأورائه الضراء و بدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون و خسر هنا لك المبطلون.

ثم عطف على قبر النبي^(ص) و قالت قد كان بعدك أنباء و هنبثة لو كنت شاهدها لم تكن الخطب إنا فقدناك فقد الأرض و ابلها و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب و كل أهل له قربي و منزلة عند الإله على الأدين مقرب أهدت رجال لنا نجوى صدورهم لما مضيت و حالت دونك الترب تجهمتنا رجال و استخف بنا لما فقدت و كل الأرض مغتصب و كنت بدرا و نورا يستضاء به عليك ينزل من ذي العزة الكتب و كان جبرئيل بالآيات يؤنسنا فقد فقدت و كل الخير محتجب فليت قبلك كان الموت صادفنا لما مضيت و حالت دونك الكتب^۱

۱- احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۹۸ تا ۱۰۷

ترجمه‌ی خطبه‌ی حضرت زهرا در مسجد مدینه

آن‌گاه که ابوبکر و عمر تصمیم نهایی خود را در مورد غصب فدک از حضرت زهرا گرفتند و این خبر به آن حضرت رسید، حضرت سر خود را پوشاند و لباسی بر تن کرد، و به همراه زنانی از خویشان و یاران خود برای اعتراض به ابوبکر، به راه افتاد. هنگام راه رفتن، لباس حضرت به زمین کشیده می‌شد و پایین لباس زیر پایش می‌رفت، راه رفتن وی چنان بود که گویا پیامبر راه می‌رود.

ابوبکر با جمعی از مهاجران و انصار و دیگر افراد نشسته بودند که حضرت وارد شد، با آمدن وی پرده‌ای میان او و مردم آویخته شد. حضرت زهرا نشست و چنان ناله‌ای از سوز دل سرداد که تمامی مردم را به گریه واداشت و مجلس را به خروش آورد.

آن‌گاه لحظه‌ای درنگ کرد تا صدای ناله‌های مردم به خاموشی گرایید و از جوش و خروش افتاد. با آرامش مجلس، حضرت صحبت خود را با حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر آغاز کرد. مردم [با شنیدن نام پیامبر] بار دیگر

شروع به گریه کردند، و حضرت برای بار دوم ساکت شد. و هنگامی که مردم آرام گرفتند، صحبت خود را از سر گرفت و چنین فرمود:

ستایش خدای را بر نعمت‌هایی ارزانی داشته و شکر، او را بر آن چه الهام کرد. سپاس بر آنچه از پیش عطا فرمود؛ از نعمت‌های بی‌منتهایش که بر ما آغازید و عطاهای فراوانی که بخشید، و مواهب کامله‌ای که پیایی پاشید؛ نعمت‌هایی که به شمار نمی‌آید و جبرانش از توان بیرون است و درک انتهایش غیر مقدور. بندگان را برای فزونی نعمت‌ها و دوام عطاها به شکر خویش و بر نعمت‌های فراوان و سرشارش به ستایش خویش فراخواند و در خواست پیایی را مایه‌ی افزایش بیش‌تر نعمت‌ها قرار داد.

و گواهی می‌دهم که معبودی نیست جز خدای یگانه‌ی بی‌همتا، کلمه‌ای که حقیقتش را اخلاص قرار داد، و شور و صلش را در دل‌ها نهاد و اندیشه‌ی توحید را در عقل‌ها نهاد. خدایی که دیدگان را توانایی دیدار، زبان‌ها را یارای گفتار، و گمان‌ها را شایستگی پندار (ذات) او نیست.

همو که بر نیستی لباس هستی پوشاند و بی‌هیچ نمونه‌ای آن را آفرید، آن را با قدرتش پدید آورد، و با اراده‌اش ایجاد کرد، بی‌آن که به آفرینش آن‌ها نیازش باشد و از این نقش زدن سودی برد، جز برای اثبات حکمتش، و هشیاری بر طاعتش، و آشکار کردن قدرتش، و واداشتن بر بندگی‌اش، و ارج نهادن بر دعوتش.

سپس پاداش را بر طاعتش و کیفر را بر عصیان‌ش نهاد تا بندگان را از عقوبتش رها کند و به بهشتش کشاند.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. او را پیش از فرستادنش انتخاب کرد، و قبل از انتخابش نام نهاد و پیش از بعثتش برگزید. هنگامی که آفریدگان در پرده‌ی غیبت نهان و در پوشش ظلمت مستور، و به سرحد عدم، نزدیک بودند و این به جهت علم خدای بزرگ بر پایان هر امر و احاطه‌اش بر رخدادهای روزگار و آشنایی‌اش به جایگاه اندازه‌ها است.

خداوند او را برانگیخت، برای به پایان رساندن اراده‌اش و تصمیم قطعی بر اجرای فرمانش و به انجام رساندن اندازه‌های محتومش.

او امت‌ها را در دین‌های گوناگون پراکنده دید، که کنج آتشکده‌ها را گزیده، بت‌ها را پرستش می‌کنند و با شناخت خدا او را منکرند.

خداوند با پدرم محمد تاریکی‌ها را روشن کرد و از دل‌ها ابهام و از دیده‌ها تحیر را زدود. او به هدایت مردم ایستاد، و آنان را از گمراهی‌ها و کوری‌ها رها کند و به دین استوار و راه مستقیم فراخواند.

تا این که خداوند او را با مهربانی و اختیار و اشتیاق و انتخاب [آخرت بر دنیا به سوی خود باز خواند. اکنون محمد از رنج این دنیا در آسایش است و فرشتگان نیکوکار و خشنودی خدای آمرزگار و همجواری سلطان با اقتدار او را در بر گرفته است. درود خدا بر پدرم؛ پیامبرش و امین وحی و برگزیده‌ی خلق و

پسندیده‌ی حق و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد.

سپس نگاهی به مجلسیان انداخت و چنین ادامه داد: ای بندگان خدا! شما مخاطبان امر و نهی او و حاملان دین و وحی او، امین خدا بر یکدیگر و مبلغان او به امت‌های دیگرید. عهده‌دار حق از جانب خدا در میانتان است و پیمانی که پیش فرستاده به سویتان آمده است. و آنچه برایتان گذاشته کتاب گویای الهی است؛ همان قرآن راستگو و نور فروزان و روشنی درخشان، [همان کتابی] که بینش‌های روشن، نفهته‌ها و لطائفش آشکار (دور از ابهام)، ظواهرش جلوه‌گر و پیروانش مورد رشک دیگران است. پیروش را به بهشت رضوان راهبر است. شنودنش سبب نجات است. در پرتو آن می‌توان به دلائل روشن الهی و واجبات بیان شده‌اش و محرمات ممنوعش و روشنگری‌های تابناکش و برهان‌های کافیش و خوبی‌های زیبایش (مستحباب) و رخصت‌های بخشیده‌اش (مباحات) و قوانین واجبش رسید.

پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از شرک قرار داد و نماز را برای دوری از کبر و زکات را برای پاکی جان و فزونی رزق و روزه را برای تحکیم اخلاص و حج را برای رفعت دین و عدالت را برای پیوند دل‌ها و پیروی ما را رشته‌ی وفاق و پیشوایی ما را مانع از افتراق و جهاد را سربلندی اسلام و صبر را سبب جلب پاداش و امر به معروف را برای مصلحت همگان و نیکی به پدر

و مادر را مانع از غضب [الله] و پیوند با خویشان را فزاینده‌ی عمر و نفرات و قصاص را برای حفظ خون‌ها و وفا به نذر را زمین‌های آمرزش و پر دادن پیمان‌ها و وزن‌ها را برای دگرگونی (از میان بردن) کم‌فروشی و نهی از شراب خواری را برای پاکی از پلیدی و پرهیز از تهمت ناروا را برای محفوظ ماندن از لعنت [الهی] و ترک دزدی را برای الزام به پاکی و شرک را حرام کرد برای اینکه ربیبیت خالص برای او باشد.

«پس پروا پیشه کنید خدا را، آن گونه که شایسته‌ی اوست و جز مسلمان نمیرید و خدا را در آن چه فرمائتان داده و از آن چه بازتان داشته، پیروی کنید که از میان بندگان تنها دانایان از عظمت او در هراسند».

سپس چنین فرمود: ای مردم، بدانید من فاطمه‌ام و پدرم محمد است. این حرف را نه یک بار که مستمرا می‌گوییم، نه اشتباه در گفتارم جا دارد و نه انحراف در کردارم.

شما را از خودتان رسولی آمد که رنج و محنت شما بر او گران و دشوار است. بر [هدایت و...] شما بسیار مشتاق و بر مؤمنان غمخوار و مهربان است. اگر نسبت او را بجویید و او را بشناسید، در می‌باید که او پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسر عمومی من است، نه برادر مردان شما. وه! چه نیکو نسبتی است نسبت با او؛ درود خدا بر او و خاندانش باد!

او رسالت خود را [با نصب امیرالمومنین به مقام خلافت و وصایت] به انجام رسانید، در حالی که رسالت خود را با انذار آغازید و از روش مشرکان روی بر تافت، شمشیر بر گردهی آنان نواخت، حلقومشان را فشرد و آنان را با حکمت و موعظه‌ی نیکو به راه پروردگارش فراخواند. بت‌ها را در هم می‌شکست و سرهای [گردنکشان] را فروریخت (به خاک مذلت افکند) تا این که جمعشان پاشید. آنان پشت کردند و گریختند و سینه‌ی شب را شکافت و صبح به درآمد و حقیقت ناب جلوه‌گر شد و زبان رهبر دین گویا شد و عربده‌های شیاطین به خاموشی گرایید و منافق فرومایه هلاک شد. و گره‌های کفر و عداوت گشوده گشت و [سرانجام با مجاهدت‌های جان‌فرومای پیامبر] شما همراه و هم‌صدا با جماعتی اندک از سپید رویان تهی شکم (مجاهدان شب‌زنده‌دار عقیق) کلمه‌ی اخلاص (لا اله الا الله) را بر زبان جاری کردید. در حالی که «شما [در آن هنگام] بر لبه‌ی پرتگاهی از آتش بودید»، جرعه‌ی هر نوشنده و شکار هر طمع‌کننده، آتش‌گیرانه‌ی هر شتابنده و لگد کوب هر رونده بودید. آب شربت‌ان گنداب و قوت‌تان پوست جانور و مردار، پیوسته مطرود و خوار و از هجوم اطراف و اکناف، همیشه در هول و هراس بودید.

تا آن که خدای متعالی به دست پدرم محمد شما را از این همه ذلت رها کند و به رستگاری و نجات رساند، [اما نجاتی] بعد از [تحمل سختی‌های] چنین و چنان و در پی دست و پنجه نرم کردن با دلیر مردان پهلوان و درنده خویان و

ددان و سرکشان از جهود و ترسایان.

هر گاه آتش جنگی افروخته، خداوند آن را خاموش ساخت یا هرگاه شاخ شیطان [پیروان گمراهی] سر بر می‌داشت یا مشرکی برای بلعیدن تنان دهان می‌گشاد، [پدرم] برادرش [علی] را در کام آنان می‌انداخت. او هم دست بر نمی‌داشت تا با گام‌های پر صلابتش بر بال و پر مخالفان می‌نواخت و زبانه‌های آتش را خاموش می‌کرد، در حالی که خود را در راه خدا به رنج می‌انداخت و در انجام فرمان سخت کوش بود. به پیامبر خدا در تمامی صحنه‌ها نزدیک بود. سرور اولیای خداست. دامن همت به کمر می‌بست و سخت خیرخواه و تلاشگر بود آن چنان که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش‌گری او را به خود نمی‌گرفت. و شما در آن روزها زندگی راحت و آسوده، داشتید و از آسایش و امنیت برخوردار بودید و همواره برای ما انتظار حوادث ناگوار را می‌کشیدید و گوش به زنگ اخبار بودید و پیوسته از نبرد عقب می‌نشستید و از کارزار فرار می‌کردید.

هنگامی که خداوند بر پیامبرش منزلگاه پیام آورانش و جایگاه برگزیدگانش را برگزید، کینه‌های نفاق آشکار و ردای دینداری فرسوده به کهنگی گرایید و فرومایگان گمنام گویا شده و سر بر آوردند و شتر باطل‌گرایان به خروش آمد و در صحنه‌های گوناگون دم برافراشت و شیطان سر از کمینگاه خود برآورد و شما را فراخواند، دید که دعوتش را خوب اجابت می‌کنید و خوب

فریبش را خریدارید.

سپس به قیامتان خواند و دید در اطاعتش سبکبالیید. و شما را به خشم انداخت و دید چه غضبناکید! و سبب شد که بر غیر شتر خود داغ نهید و در آبشخور دیگران وارد شوید.

چنین کردید با آن که هنوز از عهد و زمان رحلت پیامبر دیری نگذشته و زخم دل ما (در فراق پیامبر) هنوز باز بود و جراحی [قلب ما] التیام نیافته و پیکر رسول هنوز به خاک نرفته بود.

به دروغ بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسیدیم، در حالی که به گفته‌ی قرآن: «بهوش باشید که به آتش در افتادند و دوزخ بر کافران احاطه دارد.» چنین کارها از شما دور بود! چگونه از شما رخ نمود؟ چرا راهی جز راه حق می‌روید! با آن که کتاب خدا در میان شماست. مطالب (موضوعاتش) نمایان و احکامش درخشان و نشانه‌هایش از شدت روشنی خیره کننده و هشدارهایش فروزان و فرمان‌هایش هویداست، اما شما آن را پشت سرافکندید. آیا از آن گریزانید و غیر آن را می‌خواهید؟ و به غیر آن حکم می‌کنید؟ چه جایگزین بدی است برای ستمکاران! «و هر کس به جز اسلام دینی پذیرد، از او هرگز نپذیرند و در آخرت در زمره‌ی زیانکاران است.»

سپس درنگ نکردید مگر به مقداری که مرکب خلافت آرام یافته، مهارش سهل گشت. [هنگامی که بر آن مسلط شدید] شروع کردید به افروختن شعله‌های فتنه و برانگیختن شراره‌های هیمه و ندای شیطان گمراه را پاسخ

دادید و انوار تابناک دین خدا را خاموش کردید و سنت‌های پیامبر برگزیده را خاموش کردید. زدودن کف از روی شیر را بهانه کرده، آن را پنهانی جرعه جرعه سر کشیدید (به ظاهر طرفداری از دین می‌کنید، در حالی که در باطن به نفع خود عمل می‌کنید) و در نهان به زیان خاندان و فرزندان او گام بر می‌دارید. و ما در برابر فشارهای شما مانند کسی که با کارد اعضایش را تکه تکه می‌کنند، شکیبایی می‌ورزیم و مانند کسی که سر نیزه بر شکمش فرو برند، پایداری می‌کنیم.

اکنون شما می‌پندارید که ما را ارثی نیست، آیا حکم جاهلیت را می‌جویید؟ برای اهل یقین چه حکمی بهتر از حکم خداست؟ آری بر همه‌ی شما بسان خورشید صبحگاهی در آسمان زلال، روشن است که من دختر پیامبرم. ای مسلمانان! آیا باید در میراثم مغلوب شوم؟ ای پسر ابی قحافه [ابوبکر] آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث بری و من از پدرم ارث نبرم؟ شگفت! بدعتی ناروا به وجود آورده‌ای!

آیا به عمد، کتاب خدا را وانهاده‌اید و پشت سر انداخته‌اید؟ زیرا خداوند می‌گوید: «و سلیمان از داود ارث برد». و در داستان یحیی بن زکریا فرمود: «زکریا گفت: خدایا از سوی خودت به من وارثی عنایت کن که از من و دودمان یعقوب ارث برد». و فرمود: «در کتاب خدا برخی از خویشان [در میراث] بر برخی دیگر سزاوارترند» و فرمود: «خداوند در مورد فرزندانان سفارش

می‌کند که برای پسر دو برابر بهره‌ی دختر است» و فرمود: «اگر کسی مالی به جا نهد، برای پدر و مادر و خویشان خود به گونه‌ای شایسته وصیت کند و این حق است بر پرهیزگاران».

و گمان کردید مرا هیچ منزلتی و برایم از پدر هیچ ارث و قرابتی نیست. آیا خدا شما را به آیه‌ای مخصوص داشته که پدرم را از آن بیرون ساخته یا معتقدید که اهل دو کیش را از یکدیگر ارثی نیست یا من و پدرم را اهل یک دین و کیش نمی‌دانید یا شما از پدر و پسر عمویم به عام و خاص قرآن آگاه‌ترید؟

[حال که چنین است] بگير آن [خلافت] را که شتری است آماده و مهار زده [و بر آن سوار شو، لیکن بدان] که در روز رستاخیز و حشر تو را خواهد دید. چه نیکو داوری است خدا و محمد نیز شایسته دادخواهی است. و قیامت نیز خوب وعده گاهی است. و در آن روز است که باطل‌گرایان زیان می‌کنند. به زودی خواهید دانست که چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش می‌آید و عذاب پایدار بر او واقع می‌شود.»

سپس صدیقه‌ی کبری رو به سوی تربت پاک پیامبر نهاد و چنین گفت:
ای پیامبر پس از تو خبرها و سختی بزرگ رخداد
که اگر تو بودی چندان بزرگ نمی‌نمود

ما تو را از دست دادیم، همچون زمینی که باران سرشارش را از دست بدهد و قوم تو پریشان و تباه شدند، پس ایشان را بنگر و جدا مشو هر خاندانی که برای او قرب و منزلتی بود در نزد خدا، در پیش نزدیکان او محترم بودند [جز ماکه] مردانی اسرار سینه‌هاشان را بر ما آشکار کردند آن‌گاه که تو رفتی و خاک میانمان جدایی افکند مردانی چند بر ما یورش آوردند و ما را خوار کردند پس از فقدان تو، همه‌ی زمین را غصب کردند تو ماه تمام نوری بودی که روشنی می‌بخشیدی بر تو از جانب خدای عزیز کتابها (احکام و دستورالعملها) نازل می‌شد جبرئیل با آیات قرآنی پیوسته مونس ما بود و با از دست دادنت همه‌ی خیرها پوشیده شد ای کاش پیش از تو مرگ به سراغ ما آمده بود به هنگامی که رخت بر بستی و ریگ‌ها میانمان حائل شد ما به چنان مصیبتی گرفتار آمدیم که هیچ غم‌زده‌ای از انسان‌ها در عرب و عجم به چنین مصیبتی گرفتار نیاید
آنگاه نگاهی به انصار انداخت و فرمود:

ای گروه بزرگان و یاران دین و نگهبانان اسلام! چیست این سستی در

حکم و خواب زدگی در مورد دادخواهی ام؟ آیا پدرم رسول خدا (ص) همواره نمی فرمود: حرمت هر کس در فرزندانش پاس داشته می شود؟ وه! چه شتابان اوضاع را واژگون کردید و چه زود به آن چه زمانش نرسیده بود، اقدام کردید، با این که شما بر انجام مقصد من توانمند و بر گرفتن آنچه می خواهم نیرومندید (شما در مبارزه با غاصبان و گرفتن حق من صاحب عده و عده اید).

آیا می گوئید محمد مرد؟ آری این مصیبتی است بزرگ و اندوهی است سترگ، شکافی که هر دم فراخ تر و گسستگی اش دامنه دارتر و وسعتش فزون تر گردد.

در نبودنش زمین تاریک و در مصیبتش خورشید و ماه بی فروغ و ستاره ها پراکنده شد و هنگام مرگش امیدها منقطع، کوهها منهدم، حریمها ضایع و حرمتها زایل شد.

به خدا قسم مرگ او فاجعه ای بس بزرگ و مصیبتی بس دهشتناک بود. رخدادی که بسانش همتایی و در دار دنیا برایش جبرانی نیست؛ (اما نه چنان است که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی خبر مانید) کتاب خدای بزرگ که صبح و شام در خانه هایتان با صدای بلند و الحان گوناگون (یا با خواندن و فهماندن) خوانده می شود (قبلا) از آن خبر داده است و پیش از آن هم در مورد همه پیامبران اتفاق افتاده است.

مرگ حکمی است قطعی و تقدیری است حتمی. «و محمد فقط فرستاده ی خداست و پیش از او پیامبرانی آمده اند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته

شود، شما به پیشینه ی خود (جاهلیت) بر می گردید؟ هر که واپس گراید، به خدا زبانی نمی رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.»

شگفتا ای فرزندان قیله! (انصار) پیش چشم شما میراث پدرم را به تاراج بردند و حال آن که دارای انجمن و اجتماعید. و فریاد دادخواهی ام می شنوید و از احوال آگاهید و دارای نفرت و ادوات، آلات و قوات و سلاح و سپرید. صدایم را پاسخ نمی گوئید و فریادم را فریاد رسی نمی کنید با اینکه به جنگاوری مشهور و به خیر و صلاح معروفید و برای ما اهل بیت، نخبگان منتخب و خوبان برگزیده اید.

با عرب درافتادید و رنج کارزار به جان خریدید و با امتها به رزم برخاستید و با پهلوانان به نبرد ایستادید. ما حرکت نمی کردیم مگر اینکه شما حرکت می کردید. ما فرمان می دادیم و شما سر به فرمان ما داشتید تا اینکه آسیای اسلام با ما به گردش درآمد و روزگار به کام افتاد و نعره ی شک فرو خفت و لهیب دروغ فرو نشست و آتش کفر بی فروغ گشت و دعوت به آسفتگی آرام گرفت و نظام دین سامان یافت.

چگونه پس از روشن شدن سرگردان مانده اید و پس از آشکار شدن (حق) آن را پوشیده می دارید؟ و پس از شروع سر باز می زنید و پس از ایمان شرک می ورزید؟ بدا به حال جماعتی که «پس از پیمان بستن سوگندهایشان را شکستند و برای اخراج پیامبر کوشیدند و اینان آغازگر (تجاوز و تعدی) بودند.

آیا از اینان می‌هراسید؟ در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بهراسید، اگر با ایمان هستید».

هوشیار باشید! که می‌بینم به تن آسایی و پستی، دل نهادید و زمامدار سزاواری را از آن دور ساختید و به آسودن در خلوت رو کردید و از تنگی به فراخی زندگی، دل خوش داشتید. در نتیجه، آن چه به جان خریده بودید، بیرون انداختید و هرچه به گوارایی فرو برده بودید، بالا آوردید؛ لیکن بدانید: «گر شما و همه‌ی اهل زمین کفر ورزید، (به خدای زبانی نخواهد رسید) که خدا بی‌نیاز ستوده است.»

آگاه باشید! من آنچه شرط بلاغ است، با شما گفتم، با آن که می‌دانم خواری با وجودتان سرشته و نیرنگ بر دل‌هایتان چیره گشته؛ لیکن این شکوه‌ها جوششی از اندوه نفس و تسکینی بر فوران خشم و گشایشی بر آلام درون و خروشی بر تنگی دل و در نهایت اتمام حجتی بر شماست. (تا بعداً عذری بر غفلت و بی‌خبری نیاورید).

اکنون این شما و این مرکب خلافت ارزانی‌تان باد! به آن محکم درآویزید، اما بدانید پشتش زخم و پایش لنگ و همراهش ننگ است و داغ خشم الهی و نشان عار ابدی با او همراه است و شما را آسوده نگذارد تا به آتش افروخته در اندازد، آتشی که هر دم فرورد و دل و جان را بسوزد.

آنچه می‌کنید در محضر خدا حاضر است و ستمکار را به زودی فرجام کار

حاصل است. منم فرزندان پیامبر نذیر که بیم می‌داد شما را از آنچه پیش رو دارید از عذاب شدید؛ پس هر چه می‌خواهید بکنید، ما هم کار خویش کنیم و انتظار کشید ما نیز انتظار می‌کشیم.

سپس ابوبکر، عبدالله بن عثمان، در پاسخ فاطمه چنین گفت: ای دختر رسول خدا! پدرت به مؤمنان لبریز از عطوفت و کرامت و رأفت و رحمت و بر کافران عذاب بزرگ و عقاب سترگ بود. اگر نسب او را بخواهیم، او را پدر شما و نه دیگر زنان و برادر شوهر شما و نه دیگر دوستان می‌یابیم. شویت را بر هر دوستی ترجیح می‌داد و علی هم بر هر کار سترگی او را مساعد بود. شما را دوست نمی‌دارد مگر خوشبخت و دشمن نمی‌دارد مگر بدبخت.

شما خاندان پاک رسول و برگزیدگان منتخب اوبید، راهنمای خوبی و رهنمون بهشتید و تو ای برگزیده‌ی زنان و دختربرترین پیامبران، در گفتار راستگو و در عقل سرآمد همگانی. هرگز در حقت کوتاهی و در راستگویی‌ات مانعی پدید نخواهد آمد.

به خدا سوگند! از رأی رسول خدا فراتر نرفتم و بدون اجازه‌اش گام بر نداشتیم. چون رهرو، به رهروانش دروغ نگوید. خدا را شاهد می‌گیرم و شهادت او بس است؛ شنیدم از رسول خدا که می‌گفت: ما طایفه‌ی پیامبران طلا و نقره و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم. کتاب و حکمت و دانش و نبوت را به ارث گذاریم و آنچه از مال دنیا از ما باقی می‌ماند، از آن حاکم پس از ماست که در

آن به نظر خویش حکم کند.

آن چه را شما می‌خواهید، آن را برای تهیه‌ی اسب و اسلحه قرار دادیم که مسلمانان با آن به ستیز با دشمنان و جهاد با کافران و نبرد با گردنکشان بپردازند. این عمل به اجماع و اتفاق مسلمین است و به تنهایی آن را انجام نداده‌ام و فقط به رأی خود عمل نکرده‌ام.

اکنون این حال من و این مال من، از آن تو و در اختیار تو. از تو دریغ نوزیم و برای دیگری ذخیره نسازیم. تو سرور بانوان امت پدرت و درخت بارور و پاک برای فرزندان هستی. فضائل تو انکار نشود و مقام اجداد و فرزندان کم شمرده نگردد، فرمان تو در ملک من مطاع است، آیا می‌خواهی در این مورد با پدر مخالفت کنم؟

حضرت در پاسخ ابوبکر چنین فرمود: عجباً از این تهمت! پدرم رسول خدا هیچ‌گاه از کتاب خدا رویگردان نبود و با احکامش مخالفت نکرد، بلکه پیوسته پیرو قرآن و تابع سوره‌های آن بود. آیا بر خیانت بر پدرم هم پیمان و بر افترای بر او هم داستان شده‌اید؟ این کارتان پس از وفات او همانند توطئه‌هایی است که برای ترورش در هنگام حیاتش داشتید. این کتاب خدا، که قضاوتی عادلانه و بیانی قاطعانه دارد می‌گوید: «زکریا از خدا خواست که فرزندی به او عنایت شود که از من و از فرزندان یعقوب ارث برد» و نیز می‌فرماید: سلیمان از داود ارث برد.»

و خدای بزرگ و شکوهمند سهم هر یک از ورثه و فرائض و میراثی را که معین شده، تشریح و سهم پسران و دختران را توضیح داده است، به گونه‌ای که بهانه‌ی اهل باطل از بین رود و ریشه‌ی هر شبهه و گمان در بازماندگان برطرف شود. چنین نیست که می‌پندارید! بلکه هوای نفستان این کار را بر شما جلوه داده است. پس شکیبی شایسته پیش گیرم و در مقابل آنچه می‌گویید، از خدا مدد جویم.

ابوبکر در پاسخ صدیقه کبری گفت: هم خدا راست گفته، هم رسول خدا، هم دخترش. (چون) تو معدن حکمت و کانون هدایت و رحمت و پایه‌ی دین و عین برهان و حجت هستی. نه درستی‌ات را رد کنم، نه گفتارت را انکار، (ولی) این مسلمانان (باید) میان من و تو داوری کنند. زیرا آنان بار خلافت را بر دوش من نهادند و من آنچه گرفتم، به رأی آنان گرفتم، بی‌هیچ زورگویی و بدون استبداد و خودخواهی و ایشان بر آنچه گفته‌ام، شاهد و گواهند.

۱

رنجی نیست، اگر زمین را از تو بگیرند.
آسمان زیر پای توست.

زمین رنجور است که از خورشید جدا شده
و تمامی خانوارهای خاک رنجورند،
که زمینشان، با خونابه‌ها،
فقط بذر کینه‌اش را رویانیده است.

زمینی که می‌توانست،
سفره گسترده ضیافت خدا باشد،
و از خاک، آدم بردارد
اکنون، سینه‌ها را به یأس و کینه
و چشم‌ها را به دود و خون، میهمان کرده است.

زمین در روز نفرین تو، شب شد.
و سنگینی غم‌های عظیم تو، روزهای شاد را سیاهپوش کرد.
در این سیاهی،
جز بذر کینه از این زمین چه می‌روید.

ما رنجورهای خاک،
با خوراک خون

و لباس ترس، چشم به راهیم.
فرزندت را به خونخواهی یتیمان خاک بخوان
تا با لباس نور
و طهارت شمشیر، زمین یتیم را در پناه بگیرد.
۶۰ / ۱۲ / ۲۲

۲

بارها رنج‌ها را شمرده‌ام
 اما رنج تو را، فقط پس از تولد تمامی وارثان زمین، می‌توان شمرد
 رنج تو، رنج تمامی آن‌هایی است
 که بایست در گلوآره‌های بلا، پخته می‌شدند،
 اما در شعله‌های حسادت سوختند.
 و اگر مرهم تو نبود که این سوختن را به ساختن برساند،
 نمی‌دانم بر ما چه می‌گذشت.

من راکه رنج حقیری، به زمین می‌دوخت
 و شادی احمقی، به آسمان می‌کشید،
 تو در دامنی پروریدی، که حلم و هدایت را پرورید
 و فریاد روشن و پیام تنهاجم را.

و چه غم، ماتم زده‌ای راکه در این دامان جایی دارد.
 و از این دست جامی می‌گیرد.

این زورق،
 و آن قرار، نه ماتم زده، که ماتم را آرام می‌کند.

این روح عظیم،
 نه، مرده‌که سنگ را می‌جوشاند،
 از چشمه سار دست‌های مهرابن تو،
 مرگ هم آب زندگی می‌نوشد

۶۰ / ۱۲ / ۲۲

۳

می‌دانم
 می‌دانم رنج‌ها را چگونه باید نوشید.
 و این درسی است که تو آموزگارم بوده‌ای
 یک جرعه از مدام ماتم تو،
 گلوی عالمی را گرفته است.
 این رنج رنج تمامی نسل‌هاست.

من فریاد خسته‌ی دردم را،
 -که درد حقارت نیست - از درس تو،
 به زمزمه‌ی شوق کشانده‌ام.

اگر خنده‌ام دردآلود است،
 ملامتی نیست که اشکم سرشار از شادی است.
 در وسعت سبز تو
 حقارت رنج‌ها را دیده‌ام.

ای آموزگار ظرافت
 تو این گونه رنج‌ها را تحقیر می‌کنی.

۶۰ / ۱۲ / ۲۲

فهرست محصولات فرهنگی انتشارات لیلة القدر آثار مکتوب استاد علی صفایی حائری

روش‌ها:

۱. مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی اسلام.
۲. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دوره قبل و بعد از بلوغ.
۳. روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن.
۴. روش نقد (جلد اول): روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها.
۵. روش نقد (جلد دوم): روش نقد مکتب‌ها: آزادی.
۶. روش نقد (جلد سوم): روش نقد مکتب‌ها: آگاهی و عرفان.
۷. روش نقد (جلد چهارم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، مارکسیسم.
۸. روش نقد (جلد پنجم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم.
۹. روش برداشت از نهج البلاغه: ضرورت آشنایی با نهج البلاغه، روش برداشت از سنت.
۱۰. تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت، عوامل تربیت.
۱۱. خط انتقال معارف: روش تبلیغ و انتقال معارف بین نسل‌ها.

اعتقادی کلامی:

۱۲. نامه‌های بلوغ: پنج نامه تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران‌های انتخاب و معیارها.
۱۳. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۱۴. اندیشه من: تحلیل و بررسی سه مذهب عاطفی، سنتی و اصیل.
۱۵. حیات برتر: معاد از منظر قرآن.
۱۶. نقدی بر هرمنوتیک: نقدی بر کتاب‌های (فلسفه دین) نوشته هاسپرز و (خدا در فلسفه) ترجمه خرماشاهی و (کتاب و سنت) نوشته مجتهد شبستری.
۱۷. از وحدت تا جدایی: درآمدی بر نقد آرا و اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش.

دیداری تازه با قرآن:

۱۸. رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (نگرشی بر سوره عصر).
۱۹. صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (نگرشی بر سوره حمد).

تفسیر قرآن:

۲۰. تطهیر با جاری قرآن (جلد اول): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت و...
۲۱. تطهیر با جاری قرآن (جلد دوم): تفسیر سوره بقره.
۲۲. تطهیر با جاری قرآن (جلد سوم): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...
۲۳. تفسیر سوره قدر: شناخت قدر آدمی، طرح و برنامه ریزی با توجه به نعمت‌ها و...
۲۴. تفسیر سوره توحید: طرح و تنظیم و تحلیل سؤال در رابطه با شناخت خدا، بررسی راه‌های قرآن و راه‌های دیگر.
۲۵. تفسیر سوره کوثر: نسبت موقعیت و موضع گیری، موفقیت و پیروزی.

امامت و ولایت:

۲۶. غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول (ص).
۲۷. تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...

نهج البلاغه:

۲۸. حکمت: توضیح کلام علی (ع) در شناخت قدر انسان (خطبه ۱۶ نهج البلاغه).
۲۹. روزگار ستمگر: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.

عاشورا:

۳۰. عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه حرکت امام حسین (ع).
۳۱. وارثان عاشورا: اضطرار به حجت، حق و شبهه، احیای امر، وارثان عاشورا و...
۳۲. چهل حدیث از امام حسین (ع): ترجمه و تفسیر چهل حدیث از اباعبدالله (ع).
۳۳. مروی بر زیارت عاشورا: بررسی ارتباط فرازهای زیارت عاشورا.
۳۴. ذکر مصیبت ثارالله: جایگاه مصیبت و بیان مصائب امام حسین (ع).

اجتماعی:

۳۵. بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، برده‌داری و...

۳۶. نگاهی به تاریخ معاصر ایران: نقد موفقیت و عدم موفقیت دولت‌ها در ایران از قاجار تا پهلوی.

۳۷. پاسخ به پیام نهضت آزادی: نقد و بررسی موازین نهضت آزادی.

۳۸. روابط متکامل زن و مرد: مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی.

حکومت دینی:

۳۹. از معرفت دینی تا حکومت دینی: سیر تشکیل حکومت دینی از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی.

۴۰. مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم (ع).

۴۱. اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌های دینی و غیر دینی.

درس‌هایی از انقلاب:

۴۲. دفتر اول: انتظار: بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل.

۴۳. دفتر دوم: تقیه: مفهوم، اهداف، ابعاد، آثار، فقه، موارد، احکام.

۴۴. دفتر سوم: قیام: مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع.

اخلاق و سلوک:

۴۵. نظام اخلاقی اسلام: جایگاه نظام اخلاقی اسلام و تفاوت آن با نظام‌های اخلاقی دیگر.

۴۶. اخبات: آنچه انسان را به رحمت حق واصل می‌کند.

۴۷. فوز سالک: مبانی و مراحل و اهداف سلوک.

مسائل اسلامی:

۴۸. حقیقت حج: تحلیلی از مناسک حج.

۴۹. فقر و انفاق: دیدگاه اسلام نسبت به فقر و انفاق.

دعا:

۵۰. بشنو از نی: مروری بر دعای ابوحمزه ثمالی.

۵۱. روزهای فاطمه (س): شرح خطبه فدک حضرت زهرا (س) در مسجد مدینه.

۵۲. دعاهای روزانه حضرت زهرا (س): شرح دعاهای روزانه حضرت زهرا (س).

حوزه:

۵۳. استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس حوزوی.

۵۴. استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): جریان هنر در هنرمند و تاریخ، نظریه‌ها و...

۵۵. درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه جایگاه فقه و شئون فقیه.

۵۶. روحانیت و حوزه: رکود فقه، مشکلات و راهکارها.

هنر و ادبیات:

۵۷. ذهنیت و زاویه دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی: نقد رمان‌های سووشون،

کلیدر، رازهای سرزمین من و...

۵۸. با او نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم،

آرامش، تابوت و...

یادها و خاطره‌ها:

۵۹. یادنامه: زندگی نامه، وصیت نامه و فهرست توصیفی آثار مرحوم صفایی.

۶۰. آیه‌های سبز: داستان‌های تربیتی برگرفته از کتاب‌های استاد.

نرم افزارهای صوتی

۱. شناخت: روش شناخت هستی و انسان و روش نقد شناخت‌ها.
۲. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۳. تعلیم و تربیت: سرمایه‌های انسان، تربیت انسان قبل و بعد از بلوغ، تولد و تولید...
۴. سیر و سلوک: فوز سالک، اخبات، عرفان.
۵. رشد و انحطاط: عوامل رشد و انحطاط و رکود و درمان آن در انسان.
۶. قرآن: روش برداشت از قرآن، تفسیر سوره‌های زمر، توحید و کوثر و...
۷. نهج البلاغه و روایات: شرح خطبه‌های امام علی (ع)، کیفیت مطرح کردن احادیث و...
۸. دعا و مناجات: شرح و تفسیر دعا‌های عرفه، کمیل، ابوحمره ثمالی، خمسة عشر و...
۹. تاریخ: روش تحقیق در تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ اسلام و...
۱۰. مدیریت و سازماندهی: سازماندهی و تشکل و مدیریت اسلامی.
۱۱. اصول حاکم بر حرکت اباعبدالله (ع): روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس و اصناف مردم (شرح خطبه ۳۲)، محرم و رمضان ۷۴ ه.ش.
۱۲. امام حسین (ع) و عاشورا: همراه با حسین (ع)، تصویری از شب عاشورا، زیارت عاشورا.
۱۳. ذکر مصیبت حسین (ع): روضه‌های شب‌های محرم.
۱۴. اضطرار به حجت: انتظار از حجت، انتظار برای حجت، بلا و تمحیص و... (محرم و رمضان ۱۳۷۳ ه.ش).
۱۵. احیای امر: ضرورت، مبانی، عوامل و آثار زنده کردن امر اهل بیت (محرم و رمضان ۱۳۷۷ ه.ش).
۱۶. ولایت و امامت: امامت، محبت ائمه اطهار، ولایت فقیه و...
۱۷. حکومت دینی: بررسی مبانی، طرح‌ها و شبهات حکومت دینی، آسیب‌شناسی و درمان (محرم و رمضان ۱۳۷۵ ه.ش).

۱۸. اهداف حکومت دینی: به انضمام بحث تبلیغ و خط انتقال معارف (محرم و رمضان ۱۳۷۶ ه.ش).

۱۹. مشکلات حکومت دینی: بررسی مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س) و خطبه فدک، بیانات اباعبدالله (ع) از مدینه تا کربلا. (محرم ۱۳۸۷ ه.ش).

۲۰. نقد و بررسی: حجاب، فقر، انفاق، فرهنگ، مالکیت.

۲۱. درس و بحث: صرف، منطوق، اصول، و...

نرم افزارهای تصویری

۱. مبانی تفسیر: بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن.
۲. روابط متکامل زن و مرد: ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد.
۳. جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آنها.
۴. ضرورت بعثت: رسالت، زمینه، اهداف و روش کار رسول (ص).
۵. روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.
۶. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره قبل و بعد از بلوغ. (سخنرانی در تالار وحدت، سال ۱۳۶۰).
۷. عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها.
۸. عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال.
۹. عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل.
۱۰. مشکلات حکومت دینی: مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و بدعت‌ها از دیدگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه، شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا و شرح خطبه آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات اباعبدالله (ع) در مسیر مدینه تا کربلا.
۱۱. عصر انتظار: سرّ احتیاج به خدا و اضطرار به حجت در نگاه انسان امروز.
۱۲. وداع صفایی: مراسم تشییع و تدفین استاد.

آثار دیگر نویسندگان

۱. علی و جاری حکمت (جلد ۱ و ۲): هرکدام دربرگیرنده شرحی بر چهل حکمت از نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۲. علی و استمرار انسان: شرحی بر نامه ۳۱ نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۳. انسان جاری: (حدیث رویش و بالندگی انسان)، به قلم سید مسعود پور سید آقای.
۴. دین و نظام سازی: (در اندیشه استاد علی صفایی حائری)، به قلم سید مسعود پور سید آقای.
۵. مشهور آسمان: مجموعه خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به کوشش عزیز الله حیدری.
۶. اندیشه‌های پنهان: (رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان)، به قلم علاءالدین اسکندری.
۷. رد پای نور: خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به روایت سید عبدالرضا هاشمی ارسنجانی.
۸. رندان بلاکش: مقایسه و تطبیق عرفان حافظ و علی صفایی حائری، به قلم سید مجید سلیمان پناه.
۹. علم و دین: جهت یابی علوم از وحی، به ضمیمه بحثی در رابطه با تجربه دینی. (متن دو سخنرانی دکتر رضا حاجی ابراهیم در سالگرد استاد صفایی).
۱۰. بینش‌های قرآنی: برداشت‌های استاد صفایی از قرآن، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۱۱. تا چشمه صاد: نگرشی بر مکتب تفسیری استاد صفایی، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.

نشانی پستی مؤسسه تحقیقاتی - فرهنگ‌ی لیلۃ القدر

قم: خیابان طالقانی (نرسیده به سه راه بازار) / کوچه ۸۷ / کوچه شهید

حبیبی (شماره ۱۳) / پلاک ۱۹ - صندوق پستی: ۳۸۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن‌های مرکز پخش:

۰۲۵۱ - ۷۷۱۲۳۲۸

۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۱۷۳۷۸

WEBSITE: www.einsad.ir

EMAIL: info@einsad.ir

انتشارات لیلۃ القدر در سراسر کشور نماینده فعال می‌پذیرد